

بخش دوم

۱- توسعه اقتصادی و سوسالیزم

برزگرین حقوقیت مبارزه طبقاتی بولناریا در جهت تکامل خود کشف جای پائی برای تحقق سوسالیزم در مناسبات اقتصادی جامعه سرمایه‌داری بود . باهن و سیله سوسالیزم از حالت مک "ایده‌آل " گه هزا وان سال خود آرزوی انسانها بود ، درآمد و تهدیل به بذ ضرورت نارجی شد .

برنشتاین موجودیت این شرط لازم اقتصادی برای سوسالیزم را در جامعه کوئی انکار نمی‌کند در حالکه خود او در استدلالش تکامل جالبی را میکرایند : ابتدا در مجله "نصر جدید " فقط منکر سمعت شرکر در منعت میشود و برای این منظور به مقایسه نتایج آمار مربوط به حرفة‌های آلمان در فاصله سالهای ۱۸۸۲-۱۸۹۵ ، استناد میورزه ، در حالیکه او بخاطر آنکه این نتایج را برای منظور خود خود استفاده قرار ندهد ، مجبور است که بذ رون کاملاً مکانیکی و ریاضی متولی گردد . البته برنشتاین نسبتواند حتی در مناسبت‌ترین حالات با اشاره نمودن باطنعطف بذ بری موسسات متوسط کشتن وجه نتابیه با تعزیه و تعلیم مارکس را نهاده زیرا این تعزیه و تعلیم نه سمعت معنی از تمرکز منعت بعنی مهلت شخصی برای تحقق هدف تنهائی سوسالیزم را - معین میکند و نه همانطور که نشان داده‌ی ناپولی مطلع سرمایه‌های کوچک و بعمارت دیگر خود خوده بورژوازی را بمنوان شرط لازم برای تحقق بذ بری سوسالیزم مطرح می‌سازد .

برنشتاین ضمن توسعه نظریات خود ، اگنون دلایل تازه‌ای را در کتاب خود ارائه میدهد و این دلائل مربوط به امار شرکت‌های سهامی است که منصر بر المزاپن مذکوم تعداد سهام‌داران می‌شود بعنی از نظر او تعداد افراد طبق سرمایه‌دارانه تنها محدود نمیشود بلکه مرتبها بعنیزی میگردد . تعجب آورست که برنشتاین ناچه حد نسبت بآن موضوع بیگانه است و چقدر ناشیانه از آن بفع خود استفاده میکند !

او اکثر مخواهد شرکت‌های سهامی را بمنوان دلیلی علیه توافقنامه مارکس مربوط به تکامل منعت‌های این برساند ، بهتر است که ارقام دیگری را ارائه بدهد . زیرا هر فردی که تاریخچه تأسیس شرکت‌های سهامی در آلمان را میشناسد ، میداند که حد متوسط سرمایه اصلی ای که صرف بذ بروزه میشود ، تقریباً بطور مرتب در حال تغییر است . این سرمایه قبل از ۱۸۷۱ در حدود ۱۰/۰ میلیون مارک بود ، در حالیکه در سالهای بعد به ترتیب زیر کاهش یافته : سال ۱۸۷۱ ۱۸۷۳ میلیون مارک ، ۱۸۷۴ ۲/۰ میلیون مارک ، ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ میلیون مارک ، ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ میلیون مارک و در سال ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ میلیون مارک از ناتایخ

* بررسی کتاب "شرط لازم برای سوسالیزم و وظایف سوسالیزم" مکاری ۱۸۹۱
** استونکارت . جای مخصوصه روزنامه خلق لایزنگ ۱۸۹۹

آخر بهم این ارقام با اختلاف بیک میلیون مارک در حال نوسان میباشند و در حقیقت از ۱۷۲۸ ۱ میلیون مارک در سال ۱۸۹۵ ۱۹۴۱ میلیون مارک تا تاریخ اول سپتامبر ۱۸۹۷ تغییر یافته است.^{۲۰}

عجب ارقام حیرت انگیزی! اگر برنتناین از این ارقام اطلاع میداشت، اختلاط و ندی را که کاملاً

نه نظر مارکس میبود بعنی تبدیل موسسات بزرگ به موسسات کوچک، مطرح میکرد و تاریخ در چنین حالتی نیز هر کس میتوانست باو باخس بدهد که: اگر شما میخواهید با این آمار چیزی را ثابت کنید، آنوقت باید قابل از هر چیز ثابت کنید که آنها مروط بهمان رشمها منعی میباشند و باید نشان بدهید که موسسات کوچک
چانشون موسسات بزرگ قابل میشنوند و نه چانشون تک سرمایهها و با حتی کارگاههای دستی و با موسسات کوچک. ولی شما قادر نیستید که چنین دلیلی را ارائه بدهید، زیرا که از اینجا شرکت‌های سهامی عظیم به شرکت‌های متوسط یا کوچک اتفاقاً تنها بین وسیله قابل توضیح است که وجود شرکت‌های سهامی هواره رشمها نازمای دست اند ازی میکند و اگر برآغاز کار فقط برای تعداد کمی از موسسات بزرگ مقرر بعرشه بور، اینکه رفته رفته رهایی موسسات متوسط و حتی اینجا و آنجا بهزاج موسسات کوچک نیز سازگار شده است.

(حتی شرکت‌های سهامی با سرمایه کمتر از ۱۰۰۰ مارک دیده میشنوند!)

اما از نظر علم اقتصاد مفهم توسعه روزافزون سیستم شرکت‌های سهامی چیست؟ این بعنوان امتزاج گشترش پایانه تولید در فرم سرمایه‌داریست، امتزاجی که نه تنها شامل تولید عایقیم میشود بلکه شامل تولیدهای متوسط و حتی کوچک نیز میگردد و بنابراین چیزیست که نه فقط با تغییر مارکس مفاهیت خالد و بلکه بد رخباشترین نوع قابل تصور نیز آنرا تائید میکند.

علاوه بر این اقتصادی تشکیل سهام عبارت از چیست؟: از یک سوبهم یا سوتن شرکت‌های کوچک به بولی متعدد و تبدیل آنها به یک سرمایه تولیدی و از سوی دیگر جد اشنون تولید از مالکیت سرمایه — بعنی حقوقیت و بهروزی مخالف شیوه تولید سرمایه‌داری — چیزی که هواره براساس سرمایه‌داریست. در این رابطه مفهم آماری که برنتناین در مورد تعداد کمی سهامدار ارائه که در یک موسسه، شرکت میباشند، چیست؟ سلماً چیزی جز این نیست:

... که اکنون یک موسسه سرمایه‌داری مثل سابق متعلق بیک نفر صاحب سرمایه نیست بلکه به عدمی از اصلیتی سرمایه که تعداد اشان مرتبه در حال تزايد است متعلق دارد.....

... که باین ترتیب مفهم اقتصادی "سرمایه‌داری" دیگر مشمول یک فرض خاص و منفرد نمیشود.

... که سرمایه‌دار صفتی امروزی موجود مرکبی است که از حد هاوبلکه هزاران نفر تشکیل شده است.

... که مقوله "سرمایه‌دار" حتی در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری به صورت شرکت فرآمده و در هم اتفاقاً

شده است.

ولی در این رابطه چگونه میتوان توجیه کرد که جرا برونشتاين بدیده شرکت‌ها ای سهام را درست برده‌اند یعنوان پاک تجربه سرمایه تلقی میکند و نه بعنوان ترکیب آن و آنچه را مارکس "الغای مالکیت سرمایه" میخواند او بنزله گسترش مالکیت استنبط میکند؟ این توجیه بکل پاک اشتباه بسیار ساده اقتصاد عامه‌انه صورت میگیرد: زیرا برونشتاين تحت عنوان سرمایه‌دار نه پاک شیوه تولید بلکه پاک نوع حق مالکیت، نه پاک واحد اقتصادی بلکه پاک واحد سیاست مالیاتی را درک میکند و از نظر او سرمایه، کل تولید نیست بلکه ثروت پولیسی است و با این جهت است که او در تراست ویلسن کی انگلستان پاک سرمایه‌دار را که از ترکیب و جوش خودمن (صفه ۵۴) پاک سرمایه‌دار میدارد و باز بهمین جهت است که از نظر اوتلام دنیا ملوان از سرمایه‌داران می-

پاشد.

البته در اینجا نیز مانند جاهای دیگر اشتباها اقتصادی عامه‌انه برای برونشتاين صرفا زمین‌سای تئوریک در خدمت عامه‌انه ساختن سوسمایز است. برونشتاين با منتقل ساختن مفهوم سرمایه‌دار از مناسبات تولیدی به صراحت مالکیت. — و بجای آنکه از کارفرماهان سخن بگوید از انسانها نام میرد" (صفه ۵۲) — مسله سوسمایز را نیز از حوفه تولید به حوفه مناسبات ثروت منتقل می‌سازد و مناسبات سرمایه و کار راهه مناسبات فنی و لغایت انتقال میدهد.

با این ترتیب ما با این سعادت ناواقف شدیم! که از مارکس و انگلیس‌بسوی نویسنده "دانستن مذهبی گناهکاران تهدید است" ، رجحت داده شویم، با این تفاوت که واہت‌الله‌نک [نویسنده کتاب مذکور] با غریزه صحیح برولتیری متنی در این تضاد میان فنی و فنی، بخوبی عامه‌انه تضاد طبقاتی را دریافته و خواسته است که آنرا اهرم جنین سوسمایزی قرار دهد، در حالیکه برونشتاين برده‌شیوه خوده بجزئی اینها را سوسمایز را در تهدیل فقراء به افتخا بخنی در غیر مخصوص ساختن تضاد طبقاتی می‌بیند.

بدهی است که برونشتاين با آمارهای مربوط به درآمدها قاعده تسلیک و ارقام در جوړ موسیات نیز در اختیار ما قرار نمی‌دهد، آنهم از چند کشور — یعنی آلمان، فرانسه، انگلستان، سویس، اتریش و سایر کشورهای آمریکای شمالی. ولی باید دید اینها چه نوع آماری هستند؟ اینها ارقام مربوط به مقابله متعاط زمانی مختلف یک کشور نیستند، بلکه مربوط بهمک مقطع زمانی واحد در کشورهای مختلف می‌باشند. باستثنای آلمان — که او طایسی را که در گذشته بین سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۹۰ ۱۸۹۵ کرده بود تنکار میکند، در مورد سایر کشورها مقابله وضع روزه‌پندی موسیات پاک کشورهای زمانی مختلف نیز بردازد بلکه فقط ارقام مطلقی را از کشورهای گوناگونی ذکر میکند (ارقام مربوط به سال ۱۸۹۱ انگلستان، ۱۸۹۴ فرانسه، ۱۸۹۰ آمریکا

وغیره) و باین نتیجه میرسد که "اگر جه موسسات بزرگ امروزه حقیقتاً که سنتگن صنعت نداند، معهدان این موسسات بزرگ - با خاص موسانی که وابسته بآنها هستند - عقلي در مملکت پیشترنمای مثل بروس حداکثر در برگردانه نهی از جمعیتی است که کار تولیدی انجام میدهد" . " و تمام آلمان و انگلستان و بلژیک وغیره نیز بهمین مثال است . (صفحه ۱۸۴)

آنچه برنشتاین با این شیوه ثابت میکند، بدینها این با آن روند تکامل اقتصادی نیست، بلکه فقط نسبت مطلق قدرت اشکال مختلف موسسات و بعبارت دیگر انواع مختلف حرفها میانند . اگر قرار باشد با این وسیله عیث بودن سوسیالیزم باشیم برمد، آنوقت این طرز استدلال منکی به شوری ای خواهد بود که برطبق آن تعداد و نسبت فیزیکی قدرتهاي مختلف و بنا بر این صرفا عامل قهر، سرنوشت تلاشهاي اجتماعی را معین میکند . در اینجا برنشتاین که همه جا در حستجوی اشتباهاي بلانکیسم [۲] است، خود برای تفسیر زانه کفتار ناطلوب ترین سو، تفاهمات بلانکیستی مینمود و بهر تقدیر باز هم با این تفاوت که بلانکیستها قابل اجرا بودن اقتصاد سوسیالیستی را امری بدینه میدانستند و باشکه همین امر با تلاقي قهرآفرینی که حتی میتواند بدست اقلیت کوچکی صورت گیرد، امیدواری داشتند، در حالیکه برنشتاین برعکس از ناکافی بودن تعداد اکریت خلقی، نافرجامی سوسیالیزم را تشییع کری میکند . سوسیال دنکراسی نیل بهدف اینها خود را نه از طریق إعمال پیروزمند آن قهر توسط اقلیت و نه بوسیله زیار بودن تعداد اکریت مطرح میازد بلکه آنرا در رابطه با ضرورت اقتصادی و فراست این ضرورت میداند که متوجه به محروماید اداری بوسیله توره خلق میگردد و بهش از هر چیز بصورت هرج و مرج سرمایه داری بروز میکند .

در رابطه با مسئله حیاتی اخیر در مورد هرج و مرج در اقتصاد سرمایه داری، حق برنشتاین هم صرفا در مورد بحرانهاي بزرگ و عمومي منکر آن مینمود و نه در مورد بحرانهاي جزئی و طی . بدینگونه و فقط منکر وجود هرج و مرج های عظیم میباشد و در عین حال موجودیت هرج و مرج های محدود را افزار میکند . از نظر برنشتاین، اقتصاد سرمایه داری - اگر خواسته باشیم بعنان مارکس صحبت کنیم - همان حالتی را دارد که دختر جوان اینچه نسبت به بچهانی که "بیمار کوچک بود" داشت . مهلک بودن قضیه در اینست که در مورد برخی موضوعات از قبل هرج و مرج کم یا زیار بودن تفاوتی نمیکند . اگر برنشتاین معرفت بوجود مدارکی هرج و مرج باشد در اینصورت مکانیزم اقتصاد کالاهاي خود بخود موجب ازدیاد عرضی این هرج و مرج، تا فرا رسیدن ورنکستگی - خواهد شد . ولی اگر برنشتاین امیدوار باشد که همزمان با حفظ تولید کالا، میتواند این هرج و مرج ناجائز را نیز بمور زمان در نظم و هماهنگ مستحب مسازد در اینصورت با مستقبل تلقی کردن شیوه میادله از شیوه تولید، مجدد اگفتار استثناء اقتصاد عالمیه بوزیارتی شده است .

در اینجا فرصت آن نیست که مجموعه آشنگانی غیرمنتظره ای را که برنشتاین در رابطه با اینها را اصول اقتصاد سیاسی، در کتاب خود بر ملا ساخته است، انتشار بد همین ولی نکنماهی را که مسئله اساسی

هرچ و هرج سرمایه‌داری پا آن مخبر می‌شود میتوان با اختصار روش ساخت .

برنستاین هذکر می‌شود که قانون ارزش‌کار مارکس صفا یک موضوع انتزاعی [آبستره] است، چهارمی که از نظر او در قانون اقتصاد سیاسی آشکارا بعضی بیکه رکیک است . البته اگر ارزش‌کار صفا به که موضوع انتزاعی هست تصوری شناختی باشد (صفحه ۴۴)، در این صورت هر عضو با نظم و انتظام جامعه که خدمت وظیله را انجام دارد و مالیات خود را پرداخته باشد، حق دارد مثل کارل مارکس هر موضوعی معنایی را بمنوان یک چنین "تصویر تخلیی" یعنی قانون ارزش‌تلخی نماید . در این رابطه به کتاب برنستاین مراجعه میکنم :

مارکس از نظر محيط خانوارگی مجاز است که خواص کالاها را تا آن حد نادیده بگیرد که آنها صفا تخلیی از انبوه کار ساده انسانها را تشکیل بدند - یعنی بهمان اندازه که مکتب پوهم - چونسوں حق دارد تمام خواص کالاها، باستثنای خاصیت ملیه بودنشان - را منزع سازد . " (صفحه ۴۲)

بنابراین کار ابتداعی مورد نظر مارکس وظیده بودن انتزاعی مورد نظر هنگر برای برنستاین کاملاً یکی می‌باشد و از نظر او هر دوی آنها انتزاعی هستند . یعنی ترتیب برنستاین کاملاً فراموش کرده است که انتزاع مورد نظر کارل مارکس یک اختراخ نهیت بلکه یک کنف است، مخلوق اندیشه مارکس نهیت بلکه مسلول اقتصاد کالاگی است، یک تخلیل نهیت بلکه یک موجودیت واقعی اجتماعی است، یک وجودیت واقعی کاملاً خاری از عصب و نقصاست و در شکل رشد و بلوغ یافته خود چیزی جز بول نهیت . و اتفاقاً این یکی از کنفهای نیوگ آمیز مارکس است، در حالیکه برای تمام اقتصاد بودروزی - از اولین مرکانتیسم‌ها (۱) تا آخرین کلاسیه‌ها - سرشت اسرار آمیز بول در حکم کابی گذشت و نایابیم باقی ماند ماست .

بر عکس یکی بودن آبستره مورد نظر پوهم - چونسوں حقیقتاً فقط یک تصور تخلیی با چشمیده بگ تصوری از نا اندیشنده است، یک بلاحت فردیست که نه جامعه سرمایه‌داری و نه نوع دیگری از جوامع بشری را میتوان مسلول آن دانست بلکه فقط و فقط اقتصاد سیاسی بودروزانست که مسلول آن می‌باشد . پوهم - چونسو و برنستاین با این تصور تخلیی که در مخلیه خود درازند، میتوانند بهشت سال دیگر هم با تلاقی تمام دارومندیه عینی گرا در برابر اسرار بول مسلط و سرگردان بمانند بدن آنکه برای حل دیگری بر سند، در حالیکه همسر کشش هم بدن وجود این حضرات می‌لذند که بول نیز چیز "ملیدی" است .

برنستاین یا بنی ترتیب هر دوی کانون ارزش‌مارکس را کاملاً از دست داده است . اما برای کسک

(۱) **Mercantilism** یا سیستم مرکانتیل : مکتب اقتصادی مطلق گرا و سیاست اقتصادی خود استار صادرات زیاد و حداقت از صنایع بوسیله دولت است . "توضیح مترجم"

ناحدوی با سیستم اقتصادی مارکس آشنا نی دارد بی شبهه روش خواهد بود که بدون قانون ارزش، کل سیستم کاملاً غیر قابل درک و تفاهم خواهد ماند و - اگر بخواهیم دقیق و منحصراً صحبت کنیم - بدون درک سرنشت کالا و میادله آن تمام اقتصاد سرمایه‌داری و منظمات آن باید یک راز پنهانی باقی بماند.

اما حلال مشکلاتی که مارکس آورده است چیست؟ این کلیه محیط‌العقلی که صدق ترین اسرار و روز بیده مهای سرمایه‌داری را درست گشوده و مسائل موجود را بهارگی و سهولت حل کرد ماست - چیزی که بزرگترین مشکل‌گذار اقتصاد کلاسیک مثلاً است و بیکاردو - حتی از موجودیت آن نیز اطلاع نداشتند - چیست؟ این چیزی سوای درک این نکته نیست که کل اقتصاد سرمایه‌داری بمنزله یک پدیده تاریخی است و در واقع نه فقط در رابطه با گذشته یعنی آنجه در بهترین حالت، مفهوم اقتصاد کلاسیک شده است بلکه همچنین در ارتباط با آینده، نه فقط از جنبه اقتصاد فنورالی بلکه همچنین و مخصوصاً از نظر آینده سوسیالیستی. را ز آموزش مارکس در مورد ارزش تجزیه و تحلیل پول، تئوری سرمایه، تعالیم او در مورد تاریخ سود و بهمن ترتیب تمام سیستم اقتصادی، در فنازد یزیر اقتصاد سرمایه‌داری و ورشکستگی آن نهفته است. یعنی چیزی که از جنبه دیگر فقط هدف نهایی سوسیالیزم است. اتفاقاً فقط بهمین جهت که مارکس بمنوان یک سوسیالیست - یعنی از پدیده کاه تاریخی - اقتصاد سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار میدهد، است که موقق بخواندن خط هیروگلیف آن شده است و چون او بینش سوسیالیستی را منشاً تجزیه و تحلیل علی از جامعه بورژوازی قرار دارد، «توانسته است متناسب سوسیالیزم علی را بینان گذاری نماید.

آنکرات برنتناین را میتوان در پایان کتاب او ارزیابی کرد، آنجا که در مورد دوگانگی "دواهیم" بدینگونه است به اعتراض میزند و میگویند:

"این دوگانگی در سراسر اثر بزرگ مارکس بیده میشود" ، "دوگانگی اینکه عبارت از این است که کتاب میخواهد از پیش سوپاً تحقیق و بررسی علمی انجام بدهد و از سوی دیگر میخواهد تزی را - که مدتها قبل از تدوین آن، آماده و مهیا شده است - به اثبات برساند. این دوگانگی عبارت از آنست که شماشی متنکی میباشد که بر اساس آن توجهی که باید در اثر تکامل حاصل گردد، از همان آغاز کار مسلم و محجز میباشد. استناد ورزیدن به مانیفست کوتیزم (یعنی استناد بهدف نهایی سوسیالیزم !) نشان

دهنده بقاوی واقعی از خیالبرداری [انتیسم] در سیستم مارکس است: (صفحه ۱۲۲)

البته دواهیم [دوگانگی] اینکه در آثار مارکس وجود دارد چیزی جز دوگانگی سوسیالیزم آن شده و سرمایه‌داری فعلی نیست، چیزی سوای سرمایه و کار نیست، چیزی غیر از بورژوازی و برولتاری نیست. این بازتاب علمی عظیم از دوگانگی موجود در جامعه بورژوازی و اختلاف طبقاتی بورژوازی است.

و اگر برنتناین در این دوگانگی تئوریک مارکس "بقاوی از خیالبرداری" میبینند، این فقط مبنی بر

اعتراف اپلهانه اوست که منکر دوگانگی تاریخی در جامعه بورژوازی یعنی اختلاف طبقاتی در سیاست سرمایه را ری مینمود و بهمن چیز است که از نظر او خود سوسیالیزم "بقایانی از خیالبرداری" شده است، گونیم چنی پاگانگی مورد نظر برنتناین پاگانگی نظام ابدی سرمایه دار است، پاگانگی آن سوسیالیست هاشی است که از هدف نهائی خود حرفظیر کرد و آن تا بجای آن در پیک جامعه لا پنییر بورژوازی، بایان تکامل بشرت را شا هذه گشته.

ولی اگر برنتناین دوگانگی را در خود بافت اقتصادی سرمایه داری مینمید و تکامل سوسیالیزم را نار پدیده میگیرد، در اینصورت او برای آنکه بزرگ نهاد سوسیالیستی را لایل از لحاظ شکل و ظاهر نجات بدهد باید به تکاملی که خارج از محدوده اقتصادی سرمایه دار متوسل بشود و بهک بافت ایده آلیست مطبوع خود سوسیالیزم را از پیک مرحله مشخص تاریخی از تکامل اجتماعی مهدل بگل "اصل" انتزاعی [آستره] سازد.

در این رابطه "اصل تعاون عویض" مورد نظر برنتناین که اتحاد سرمایه داری باید با آن زیب و زیست را داده شود - این نازکترین حقیر پاچهانده "از هدف نهائی سوسیالیستی" - بعنای اذعان شوری بورلواتی او پاپنده سوسیالیستی جامعه نیست بلکه بضرله اعتراف پذشته سوسیالیستی برنتناین است.

۹- اتحادیه های کارگری، سازمانهای تعاونی و دمکراسی سیاسی

دیدیم که سوسیالیزم برنتناین باین بزرگ نهادی مینمود که کارگران را در شرکت جامعه شرک ساز و غرق را تبدیل به اتفاقی سازد. خوب این موضوع چگونه میتواند بوقوع اجرا گذاشته شود؟ برنتناین در مقالاتی که تحت عنوان "مسایل سوسیالیزم" در "عصر جدید" مینوشت فقط اشاراتی که بزحمت قابل تفاهمن بودند باین موضوع کرد و است ولی در کتاب خود راجع باین سلطه توضیحات کافی نمیدهد: سوسیالیزم اینها به بد و طریق تحقق پذیر گردید. یکی از طریق اتحادیه های کارگری و با بقول برنتناین از طریق دمکراسی اقتصادی و دیگری از طریق سازمانهای تعاونی. او میخواهد بوسیله طریق اول با سود منعمت و بوسیله طریق دوم با سود تجارتی دست یابد و باید بشود.

آنچه مربوط بسازمانهای تعاونی و در حقیقت بیش از هر چیز مربوط بسازمانهای تعاونی تولیدکننده مینمود، اینست که آن با اتفاقی سرشت دیوی خود بجانگر ماهیت دوگانگی در این اتحاد سرمایه را ری است یعنی تولیدی با ماهیت ضمیمه سوسیالیستی و مبارلمای سرمایه داری. البته در اتحاد سرمایه را ری، تولید تحت سلطه بیانده قرار دارد و مبارله بعلت رقابت، استثمار بی برو یعنی سلطه کامل ضالم سرمایه بر پرسه تولید را شرط حیاتی وجود موضعه قرار میدهد. در عمل این موضوع بحورت این ضرورت انسو

میگردد که کارند پدا انجام گیرد و بمقتضای وضع بازار، مدت کارکوتاهتر با طولانی تر گردد و نیروی کار برحسب تقاضای بازار فروش مفراخوانده شود و یا آنکه مرخص گردد و بزمین سیاه نشانده شود. درین کلام: موجب آن میشود که همه متد های معروفی که میتوانند بک موسسه سرمایه اداری را قادر بر قابل است زند. اجر اکمالی که لازم است بر حود حکمرانی کنند و در مورد خود نقش کارفرمای سرمایه دار را بازی نمایند. سازمان های تعاملی توکلیدی نیز در اثر این تضاد از میان میرونند یا بن صورت که با بحالت بک موسسه سرمایه داری باز میگردند و یا در مواردی که کارگران توجه بهشتی داشته باشند، منحل میشوند. اینها حقایقی مستند که مورث ثالثه بمنشایند میباشدند معاوض خود او آنها را بد فهمیده است، یا بن ترتیب که او بسیک خانسیم پوتو- وب علت ازین رفتگ سازمانهای تعاملی توکلیدی در افغانستان را - عدم وجود "دیسپلین میدند آنچه در اینجا پنهوی سطحی و کم روز بعنوان دیسپلین معرفی میشود، چیزی جز رژیم طبیعی مطلق سرمایه نیست و بهر حال محال است که کارگران آنرا در مورد خود به مرحله اجرا درآورند.

از اینجا نتیجه گیری میشود که سازمانهای تعاملی توکلیدی فقط در صورتی میتوانند موجود بست خود را در بطن اقتدار سرمایه اداری حفظ کنند که با طفه رفتگ ساختگی از قوانین منوط به رقابت آزاد و از طریق بی راهی ای تضاد میان شیوه توکلید و شیوه مبارله را که در آن نهفته است، از میان ببرند. آنها فقط در صورتی قادر باین کار خواهند بود که بتوانند از قبل تضمین برای بازار فروش ثابت و جماعت مصرف کنند ای راشته باشند. اتحاد به مصرف کنندگان بک چنین وسیله کمکی برای آنها خواهد بود. راز مورد نظر بمنشای نیز پنهوی خود در همین نکته نهفته است و نه در تفاوت میان سازمانهای تعاملی خرد و سازمانهای تعاملی فروش و یا هر چیز دیگری که بخیله "اوین هایبر" خطور کرد، است و بهمین جهت بد پهنا سازمانهای تعاملی توکلیدی مستقل ازین میرونند و نازه اتحاد به مصرف کنندگان است که میتوانند قادر به تضمین موجود بست آنها باشند.

البته از آنها که در جامعه امروزی، اراده حیات سازمانهای تعاملی توکلیدی وابسته به شرایط لازم برای موجود بست اتحاد به مصرف کنندگان است، نتیجه گیری بعدی از این امر بمعنی آن خواهد بود که سازمانهای تعاملی توکلیدی در مناسب ترین حالت خود محتاج بازار فروش محلی کوچکی بوده و بقدار محدود محصول بلا واسطه - مخصوصا مواد غذائی - نیازمند میباشند. بهر حال تمام رشمتهای مهم توکلید سرمایه اداری :

" وجود کارخانهای تعاملی کارگران در داخل فرم کهنه اولین ضربه یا بن فرم است. اگرچه آنها طبیعتاً محبورند که همه جا در تشکیلات واقعی خود کلمه تقاضی میشتم موجود را نزد بر اشته باشند. مارکن جلد سوم سرمایه قسمت اول صفحه ۴۲۷ "روزالوکزان" میگوید."

ضسوجات، زغال سنگ، بولار سازی، پتروشیمی، ماشین سازی، لکومونیوسازی و کشتی سازی خارج از حیطه اتحاد به مصرف کنند گان بوده و بهمین مذوال ^{بهمین} قلمرو سازمانهای تعاوینی تولیدی قرار دارند . صرفنظر از خصلت در جنسی آنها، سازمانهای تعاوینی تولیدی نازه باشند بلیل هم نمیتوانند بعنوان یک رفوم اجتماعی عمومی ثلقی گردند که اجرای کلی آن قبل از هر چیز مستلزم اتحاد ل بازار جهانی و تجزیه اقتصاد جهانی باشند که گروههای محلی کوچک تولید و مبادله میباشد . و بنابراین از نظر اصول مشروط به رجعت سرمایه ای اینکه اقتصاد کالاش قرون وسطایی باشد . البته درجهای ارجوی امکان تحقق پنهان پنهان آن در زمینه‌جا معمکنی نیز سازمانهای تعاوینی تولیدی الزاماً بسطح پدیده نمیتوانند - که صرفاً باستهای اتحاد به مصرف کنند گان میباشد - تنزل و کاهش حاصلند و بدینکوتنه اتحاد به مصرف کنند گان بعنوان عامل اصلی رفوبوسیالیستی مورد نظر طرح میشود . البته این وسیله که به رفوبوسیالیستی کهاید بوسیله سازمانهای تعاوینی صورت گیرد، بجا ای همایز مطہر سرمایه ای اینکه اقتصاد سرمایه ای - مدد و دعوهای رفوبوسیالیستی شناختهای فرمی کوچک تفسیر میکند و ارجی بخواهد . در رابطه با اتحاد بههای کارگری - یعنی چیزی که بعدها در برنشتاین سیم خود باشد بعنوان وسیله ای استشار سرمایه تولید کننده ثلقی گردد - قهلاً صحبت کردیم و نشان دادیم که اتحاد بههای کارگری قادر نیستند که نفوذ کارگران را در بروزه تولید - چه در رابطه با حجم تولید و چه در رابطه با روش تکمیل - تضمین نمایند ، ولی آنچه در رابطه با جنبه خالص اقتصادی و با یقین برنشتاین با "همسازه نزد طبیعه نزد سود" منوط میشود - همانطور که نشان دادیم - همارت از آنست که این همسازه در بهنمه سیم آسان نمیگیرد بلکه در چهار جو布 مشخص قانون مزد، جریان مزد، مزد و فادر به تخطی از آن نموده بلکه صرفاً توانایی تحقق آنرا دارا میباشد . همچنین وقتی قضیه از جنبه دیگر . خود بودیم فرار داده شود و عذرکرد اصلی اتحاد بههای کارگری مطرح گردد، این حوض روشن میشود .

اتحاد بههای کارگری ایکه برنشتاین این نقش را برایشان تعین کرد ماست که در همسازه رهائی پخش اتحاد بههای کارگری شود اینکه اتحاد بههای کارگری مطرح گردد، این حوض روشن میشود .

طبیه کارگر حمله اصلی را طبیعه نزد سود منعکس انجام دهنده و آنرا بسیار زمان در نزد سود مستعمل سازند . بهمج وچه قادر نخواهند بود یک سیاست اقتصادی تهاجمی را اعلیه سود اجراه کنند، زیرا آنها چیزی نداشند که از آنکه وظیله اتحاد بههای کارگری ایست که بوسیله تشکیلات خود، بر روی وضعیت کلاسی نزدی دلیل است: اول آنکه وظیله اتحاد بههای کارگری ایست که بوسیله تشکیلات خود، بر روی وضعیت کلاسی کار در بازار، تاثیر پذیراند، ولی این تشکیلات در اثر بروزه بولتریزه شدن اقتصاد توسعه - که بیوسته کلاسی جد پدیده [نمیوی کارتللو] ای همارت کار مرده مهد ارند - مرتباً بهار اختلال میشود . دوم آنکه اتحاد بههای کارگری بمنظور لغایتی سلطع زندگی و ازدیاد سهم طبیه کارگر در ثروت جامعه بوجود میآید ولی این سهم [طبیه کارگر] از ثروت جامعه - بعلت رشر مولو کار و بر اثر اینهدام یک بروزه طبیعی - را اماً تغییل داده میشود . برای نایمده مطلب اخیر مجهور نیستم که حتاً یک مارکسیست باشم بلکه کافیست که فقط یکبار گتاب

دور توضیح مسائل اجتماعی "رود برتوس را مطالعه کرده باشیم.

بنابراین در هر دو مورد، بحلت جریانات عینی جامعه سرمایه‌داری مبارزه اتحاد بهای کارگری مدل بیک نوع کار "سی سی فوسی" * می‌شود. البته اگر قرار باشد که کارگر به نفع مردمی که باقیای وضع موجود بازاره باو تعلق می‌گیرد - ناچل آیده اگر قرار باشد که قانون مرد سرمایه‌داری اجرا گردد و گرایش تنزل پایانده توسعه اقتصادی از نظر درست تاثیری کاری خود، ظفح گردد و با واضح تردیکوئی تضمین شود، آنوقت این کار دشواری شر [کار سی سی فوسی] واجب و لازم خواهد بود. ولی اگر قدر داشته باشیم اتحاد بهای کارگری را بازیاری برای تنظیل ندیجه سود پنهان اجرت کاره مدل سازیم، در این صورت این امر - بعنوان شرط لازم اجتماعی - بهش از هر چیز اولاً موجب رکود در بولتریزه کردن قدرهای متوسط و رشد طبقه کارگر می‌شود و ثانیاً موجب توقف رشد مادی کار می‌گردد و بنابراین در هر دو صورت کاملاً مانند تحقق اقتصاد سازمانهای تعاونی معرف گشته، موجب بازگشت به وضعیت قبل از سرمایه‌داری بزرگ می‌شود. بدینگونه سازمانهای تعاونی و اتحاد بهای کارگری که از نظر برنتاین دو وسیله رفوت اجتماعی را تشکیل می‌هند عدم کایپت و ناتوانی خود را در تغییر دادن شیوه تولید سرمایه‌داری کاملاً باشناخته می‌سانند. در واقع خسرو برونشتاين هم از این طلب بطور مبهم اطلاع دارد و آنها را صفا بعنوان وسائلی برای تنظیل سود سرمایه‌داری و افزایش شرکت کارگران تلقی می‌کند البته با این ترتیب برنتاین خود از مبارزه علیه شیوه تولید سرمایه‌داری صرف نظر می‌کند و جنبش سوسیال دمکراسی را برای مبارزه علیه تقسیم سرمایه‌داری تحریض مینماید. او همچنان سوسیالیزم خود ساخته اش را مکرراً بعنوان کوشش برای تقسیم "عادلانه" و "محادلانه" (صفحه ۱۰ کتاب او) و با حق "بازهم عارلانه" (مجله به پیش ۲۶ مارس ۱۸۹۹) فرموله می‌کند:

طبیعتاً اولین تحریض پایه اجر جنبش سوسیال دمکراسی - لاقل از نقطه نظر تودهای خلق - تقسیم "غیر عادلانه" در نظام سرمایه‌داریست و از آن نظر که سوسیال دمکراسی برای اجتماعی کردن مجموعه اقتصاد، مبارزه می‌کند، بدینه است که بدینوسیله در راه تقسیم "عادلانه" شرکت اجتماعی نیز کشنا می‌ساند. سوسیال دمکراسی در سایه بینشی که مدین مارکس می‌داند و - همیش برآئیست که هر نوع تقسیم فقط نتیجه‌ای طبیعی از شیوه تولید منوطه می‌باشد - مبارزه خود را نه بر اساس تقسیم در چهار چوب تولید سرمایه‌داری بلکه بر اساس از بین بردن خود تولید کالاتی تنظیم می‌کند. درین کلام: سوسیال دمکراسی مخواهد تقسیم سوسیالیستی را بوسیله از میان بردن شیوه تولید سرمایه‌داری علی ساز، در حالیکه طریقه برنتاین

* *Sisyphus*: کار سی سی فوسی یکاری اطلاق می‌شود که دشواره مشکل است و هم آنکه هرگز به تنهیه نمی‌رسد.

کاملاً بر عکس آنست او مینواهد با تقسیم سرمایه‌داری مهاره کند و ایده‌وار است که بین طبقه‌فرانه رفته شده تولید سوسالیستی را مستقر سازد.

ولی درینین صورتی رفورم سوسالیستی مورد نظر بزنشتاین چگونه میتواند بی نیزی گردد؟ بوسیله روند‌های مشخص تولید سرمایه‌داری؟ ابدا، نیزرا اولاً او این روند را انکار میکند، ثانیاً هراس اسماز آنچه قابل گفته شد - موجود بین تولید مورد آرزوی معلول تقسیم است - هر دلیل آن - بنابراین سوسالیزم او نمیتواند پایه اقتصادی داشته باشد. او بعد از واپسی نمودن هدف و وسیله سوسالیزم و بهمراه آن حکوم ساختن مناسبات اقتصادی قادر بآن نمیباشد که برای بزنشتاین خود یک استدلال مانعیستی ارائه بده و مجبور است بیک بزنانه ایده‌آلیستی متولی گردد آنوقت از زبان او میشنویم: "بجه جهت سوسالیزم باید از جبر اقتصادی مشغول شود" و "بجه جهت باید بینش، آکاهی حقوقی و اراده انسانها دچار خفت گردد" [لوزنامه‌پیش ۲۶ مارس ۱۸۹۹] بنابراین تقسیم "عادلانتر" مورد نظر بزنشتاین باید به نیروی اراده آزاد - که در خدمت اقتصاد فقار ندارد - تحقق پذیرد، بعمارت بهمراه آنچه که اراده خود فقط ابهازی بینش نمیست، این نصیب عادلانه باید به نیروی آکاهی از عدالت و مختصر کلام به نیروی ایده عدالت تتحقق باید.

در اینجا سعادت پاری گردید و مبارک باش عدالت - این مقوله بیننده که از هزاران سال پیش از طرف همه مصلحین عالم مطرح شده و بحلت فدان شرائط مناسب با عدم موافقیت روپرور گردیده است - مواجه میشویم و باین بایوی لنگ برهمخونیم که همه دون کشوتیهای تاریخ برآن سوار شده و در حیطه پهناور و سیع رفورم جهانی بکه تازی گرداند و سرانجام درست از پا درازتر بازگشته‌اند.

مناسبات اممان فقیر و غنی را بینای اصول اجتماعی سوسالیزم را نیست و "امل" "سازمانهای تعاونی" را محتوی آن تلقی کردن و "تقسیم عادلانه" را بعنوان هدف آن و ایده عدالت را بینای تنفس قانون می‌نماید، تاریخی آن انگاشتن: اینست عماره نظریات بزنشتاین - و براستی که واپس لینگه، چه در تواناتر، خود می‌انصر و درخشانتر این نوم سوسالیزم را در پنجاه سال پیش از این را داده است! بهر تقدیر این خیاطان پیشنهاد سوسالیزم علی را نمی‌شناخته است و اگر امروز بعد از گذشت نه قرن، بزنشتاین با احسان شادی استنها می‌او را - که بوسیله مارکس و انگل مثلاش و لکمال شده است - بهم وصله گردید و بعنوان آخرین کلام علی به بیولتاریای آستان تقدیم میکند، حد اکثر کاریک خیاط را انجام داده استند بکه نایخدا را.

* * *

همانگونه که اتحاد بههای کارگری و سازمانهای تعاون نکیه‌گاههای اقتصادی شوری و بین‌نیوشی می‌باشد، بهسان ترتیب نیز مهترین شرط سیاسی برای شوری روین‌نویستی توسعه داشتا در حال پیشرفت دنکراسی است. بروز عکس العمل های اکتوبر از نظر روین‌نویشتها فقط "نکانهای" هستند که اتفاق و گذران می‌باشند و در ترسیم خط‌مشی کلی مهاره کارگری، نهایه روی آنها حساب کرد.

بعقیده برنشتاين مثلا دمکراسی بعثای مرحله‌ای گیریناپذیر از تکامل جامعه مدنی است . آری دمکراسی برای او — درست مثل تئوری‌سین های لیبرال بورزوایی — بطور کلی قانون اساسی کهی نکامل ناریخی است که همه عدالتی‌های موثر حیات سیاسی، باید در خدمت تحقق آن فرار گیرند . البته این نظریه در چندین فرم مطلقی کاملاً غلط است و چیزی سوای الگ فرار دادن سطحی و خردی بورزوایما بانه تنایج برآکده و کوچکی از تکامل بورزوایی ۲۵—۳۰ سال اخیر نمی‌باشد . اگر قیصر بنتاکمل دمکراسی در تاریخ پنگیم و در فصلن شاریخ سیاسی سرمایه‌داری را با درقت ملاحظه کنیم آنوقت به نتیجه گیری کاملاً متفاوتی خواهیم رسید .

در رابطه با تکامل دمکراسی در تاریخ، فرم‌سین های اجتماعی مختلفی از دمکراسی می‌نامیم : در جوامع کوئنی اولیه مدیر حکومتی‌های بزرگ‌داری قدر بین، در کوئنی‌های شهری قرون وسطا و باز با همن نگه در حکومتی‌های مطلق و در رژیم‌های سلطنتی مشروطه با مناسبات اقتصادی گوناگون بخورد می‌کیم . از طرف دیگر سیستم سرمایه‌داری در اوایل کار خود — بعنوان تولید کلا — موجب بوجود آمدن یک قانون اساسی دمکراتیک در کوئنی‌های شهری می‌شود و بعد از شکل تکامل یافته‌ترش — بعنوان مانوفاکتور — فرم سیاسی مناسب خود را در سلطنت مطلقه می‌ناید . و سرانجام بعنوان اقتصاد صنعتی رشد یافته در فرانسه بطور متفاوب جمهوری دمکراتیک (۱۷۹۳)، سلطنت مطلقه ناپلئون اول، سلطنت اشراف، دوران مستبد اسپن [آلمان]^{۱۴} سلطنت^{۱۵} (۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰)، رژیم سلطنتی بورزوایی لوئی فیلیپ و باز جمهوری دمکراتیک و سپس بار دیگر رژیم سلطنتی ناپلئون سوم و سرانجام برای بار سوم جمهوری را بوجود می‌آورد . در آستان تنها شاپطه واقعی دمکراتیک حق انتخابات عمومی است و این یک موفقیت است آور بورزوایی لیبرال نمی‌ست، بلکه ابزاری برای بهم چوشد اذیت سیاست‌سازی حکومتی‌های کوچک محلی است و صرفا در همن حد از تکامل بورزوایی آلمان — که هم رژیم سلطنتی نمی‌تواند اراده می‌نماید — وارد اهمیت نمی‌باشد . در روسیه سرمایه‌داری حدتها تحت حکومت مطلق شرقی رشد و نمو کرد، بدین آنکه بورزوایی خم بآیه‌ی خود بهادر و آرزوی نیل به دمکراسی را داشته باشد . در اطراف شرق انتخابات عمومی بینش بخوبی کنند نجاتی برای رژیم سلطنتی در حال تلاشی بود . و بالاخره در بلژیک موفقیتی‌های دمکراتیک چنین کارگری — حق انتخابات عمومی — بد و نشک در رابطه با خصوصیات اینست . بعده در رابطه با موقعیت جغرافیائی — سیاست خارجیک — است . علی‌الخصوص که این موفقیتی‌های دمکراتیک بوسیله بورزوایی کسب نگردید، بلکه در مبارزه طبیه بورزوایی، ای — نگه دمکراسی " بدست آمد .

با این ترتیب لعلی مذاوم دمکراسی که برای روشن‌ونیتی‌های ما و مذاق آزادی طلبانه بورزوایی بعنوان قانون اساسی کهی جامعه بشری و با لااقل تاریخ مدنی، تجلی می‌گند . در ملاحظه دیگر چیزی جز حساب مابون نمی‌ست . هیچ گونه رابطه مطلق اصولی میان تکامل سرمایه‌داری و دمکراسی نمیتوان پیدا کرد . فرم سیاسی همراهه نتیجه مجموعه عوامل سیاسی، راصلی و خارجی است و در چهارچوب خود تمام مراحل — ۱ ز

حکومت سلطنتی گرفته تا جمهوری دمکراتیک - را مجاز نهاده.

اگر ما یا من ترتیب مجبور باشیم از این قانون کلی تاریخی که منوط به تکامل دمکراسی در چهار بوب جامعه مدنی است، صرفظیر کنیم و فقط پرچم کوئی تاریخ بورژوازی بجز از هم، آنوقت باز هم در اینجا در اوضاع سیاسی همانی را ملاحظه میکنیم که وجوب تحقق پذیری شایی برنشتابن نمیتواند بلکه در قدرت بر عکس وجوب از دست رفتن و قدرتی همانی که تا کون بوسیله جامعه بورژوازی کسب شده ماند - میتواند. از طرفی سیاسی خواباط سیاسی تا حدود بسیار زیادی اهمیت نتش خود را در تکامل بورژوازی از دست دارد ماند - و این موضوع بسیار مهم است. آنوقت تا حد بهم جوشید ادن حکومت های محلی و ایجاد دولت بزرگ و مدنی تری، لازم بودند (آلمن و اینالیا) ولی توسعه اقتصادی در فاصله این مدت وجوب بهم پوستگی های ارگانیک درونسی نمده است این موضوع در بورد تفسیر شکل مجموعه دستگاه سیاسی - اداری دولتی از میانه سیستم نیمه قدرت ال یا تمام قدرت ال به يك مکانیزم سرمایه داری، نیز مدنی دار و این تفسیر شکل - که از نظر تاریخی از دمکراسی تلقیک ناپذیر بود - اگون بسطی رسانید است که بخش های صرفا دمکراتیک امور دولتی، حق انتخابات عمومی و نسل جمهوری حکومتی میتوانند علا منتفی گردند بدون آنکه سازمان اداری، امور اراضی، امور ارشتی و غیره مجبور به ایجاد بحال در وران قابل باشند.

باين نحو لیبرالیسم نه تنها در خصلت خود، عدتا برای جامعه بورژوازی زائد شد ماست بلکه مستقیما بصورت مانعی در راه روابطها اهمیت نیزه درآمده است. در اینجا دو عامل یعنی سیاست جهانی و جنبش کارگری مطرح میباشدند که بر مجموعه حیات سیاسی دولتی امروزی کاملا سلطه اردنده و این دو عامل فقط در جنبه مختلف از مرحله کوئی تکامل سرمایه داری میباشدند.

توسعه اقتصاد جهانی و تشدید و تعمیم مبارزه رفاهی بازار جهانی، وجوب آن شد ماست که ملیتاریسم و نیروی دو قیانی بعنوان ابزار سیاست جهانی، عوامل تعین کننده ای در حیات داخلی و خارجی دولتی ای بزرگ بشوند. البته چنانچه سیاست جهانی و ملیتاریسم در حکم سیر صعودی مرحله کوئی باشند، در اینصورت نتیجه مطلق آن باید این باشد که دمکراسی بورژوازی سیز نزولی را طی میکند. در آلمان و در دوره تسلیحات نظامی - که از ۱۸۹۳ شروع شد ماست و سیاست جهانی که با "کایاپور" * تلقی گردید - بالا فاصله پیشیت دو قیانی از طرف دمکراسی بورژوازی تمام شد. این دو قیانی ازین رفتن حس آزاد بخواهی و تفسیر موقعتی حزب "ستنیوم" از اقتضیت به حزب حاکم بودند. انتخابات اخیر (۱۹۰۷) مجلس ملی آلمان که نتیجت النفع سیاست استعمار طلبانه قرار گرفت، بطور ضعی یعنی تدبیر نایابی لیبرالیسم آلمان سیاستند.

باين ترتیب از يك طرف این سیاست خارجی و از طرف دیگر - از نظر سیاست داخلی - طبقه کارگر در حال رشد و ترقی، بورژوازی را بالقوی ارتیاج سوق میدهد. برنشتابن شخما باين مطلب انتقاد میکند باين ترتیب که "السانیه انتخابی" های ایمان - سوسیال دمکراسی یعنی نلالش های سوسیالیستی طبقه

کارگر را مستول فرار بدلوازی لیبرال قدر ام میکند . علاوه بر این ، او به برولتارها توصیه میکند که بدلوازی نا سرحد مرگ و حشت زده را به بیرون آشن از دخمه ارتجاج شویگ کند و هدفهای سوسیالیستی خود را کار بکار دارد . ولی خود بروشتاین با مطرح کردن این نکته که کار گذاشتن جنبش سوسیالیستی کارگری ، شرط حیاتی و زمینه اجتماعی دیکراسی بدلوازی امروزی میباشد بیهوده وجه ثابت میکند : همانقدر که جنبش سوسیالیستی کارگری محصول مناقم روئند داخلی تکامل جامعه امروزی است ، بهمان اندازه نیز این دیکراسی با آن روند در تقدیر میباشد .

البته بروشتاین با این وسیله مطلب دیکری را نیز باشناخته میساند با این معنی که وقتی او صرفنظر کردن طبقه کارگر از هدف نهایی سوسیالیزم را زمینه و شرط احیای دیکراسی قدر ام میکند ، نشان میدهد که برعکس دیکراسی بدلوازی در چه حد ناچیزی میتواند زمینه و شرط لازم برای جنبش سوسیالیستی و بهمروزی سوسیالیزم باشد . در اینجا منطق بروشتاین بصورت يك دایره مصوب و ناقص درجاید و در این رابطه تبعیه گیری آخر او شرط اولیهای را " میلند " .

راه فرار از این دایره سرد رگ بسیار ساده است یعنی از این واقعیت که بدلوازی لیبرال - بعلت وحشت از جنبش کارگری در حال رشد و ترقی و بعلت بیم از هدفهای نهایی آن - روحیه خود را باخته است صرفاً چنین تبعیه گیری میشود که امروزه جنبش سوسیالیستی کارگران پگانه پشتیبان دیکراسی بوده و میتواند باشد که سرنوشت جنبش کارگری واپسی دیکراسی بدلوازی نیست بلکه برعکس سرنوشت تکامل دیکراسی واپسی به جنبش سوسیالیستی است که دیکراسی فقط وقتی قادر بهیات است که جنبش سوسیالیستی آن اندازه نیرومند شده باشد که قادر بهیاره با نتایج ارتجلی سیاست جهانی و فرار بدلوازی از میدان باشد و نه آنکه طبقه کارگر از استقلال رهایی پنهان خود صرفنظرنماید . . . که هر کس خواستار تقویت دیکراسی است باید خواهان تقویت و نه تضعیف جنبش سوسیالیستی باشد . . . که با گذار گذاشتن تلاشهای سوسیالیستی بهمان اندازه فاتحه جنبش کارگری خوانده شد ماست که غایمه دیکراسی .

با عنوان از مقدمه قبل : Klasse und Klassenkampf ناچیهای بوسنت تقریباً . . . کلیلوتر منبع در ساحل چمن بود که امیرانوری آلمان در ۱۸۹۸ برای مدت ۲۹ سال از دولت چمن اجاره کرد ولی این ناچیه بس از شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ بتصرب و این در آمد و سهی در سال ۱۹۲۲ بکشور چمن باز پس داده شد . جمعیت این ناچیه در حدود ۷۰ هزار نفر (۱۹۱۴) بود .

۲- قبیله کردن قدرت سیاست

دید به که سرتوشت دمکراسی وابسته بسرنوشت جنبش کارگری است. ولی آن نکامل دمکراسی میتواند حتی در بهترین حالت خود، انقلاب پولتاریائی را از نقطه نظر بدست آوردن قهر حکومتی و قبضه کردن قدرت سیاسی زائد و یا غیر ممکن سازد؟

برنشتاین در مورد این مسئله از طریق اینسانی اصولی چهات خوب و بد، رiform قانونی و انقلاب اظهار نظر میکند آنهم با لذت و آسودگی خاطری که ما را به باد ون کردن زنگنه و ظلل در مفاسد عطای میاند ازد. او سیر تکاملی را که مجوز قانونی داشته باشد، اثر عقل میداند و سیر تکاملی انقلابی را، اثراً احسان مینماید و کار رiform میتواند را یک طریقه آرام و آهسته و انقلاب را یک متد سریع برای پیشرفت تاریخ تلقی میکند. او قانونیکاری را یک قهر بناهه بیزی شده و ضظم و سرنگونی را یک قهر ابتدائی میداند^{۱۸۳} این دیگر یا، داستان کهنه و قدیمی است که رiform میتواند خود را بورزوای، در تمام چیزهای دنیا، به یعنی "خوب" و یک چنین "بد" مینهند و باصطلاح از هر چمن گلی میجیند. البته این نیز یک مطلب بیشتر از جوان واقعی موضوعات پاسان و بیسان باقی های خود را بورزوامشانه کتر توجه دارد و تاکه است که جوان واقعی "جهانی خوب" همه چیزهای سکه عالم، گرد آوری شد مانند با یک خسنه نوک بینی پاره هایی را که بزمخت از "جهانی های خوب" همه چیزهای سکه عالم، گرد آوری شد مانند با یک خسنه نوک بینی از هم تلاشی میکند. در حقیقت مدل تاریخ میهنم که رiform قانونی و انقلاب به خاطر علی عین تراز فواید یا مضرات این با آن شیوه عمل میکند.

در تاریخ جامعه بورزوایی، رiform قانونی در خدمت تقویت تدریجی این طبقه در حال رشد و انتشار قرار داشت، تا زمانیه او باندازه کافی خود را قوی احسان کرد که بتواند بطور ناگهانی قدرت را قبضه کند و مجموعه بیست سقوف موجود را برهم بزند و سیستم حقوقی جدیدی را مستقر سازد. برنشتاین گمی قبضه کردن قدرت را بعنوان یک تکریز قهرآسیز بلانکیست مکون میکند - گرفتار این انتقام شد مامت کاتبه را از مدها سال پیش نقطه عطف و نیروی محركه تاریخ بشری میهاند، یک حساب غلط بلانکیستی مینماید. از زمانیکه جامعه طبقاتی بوجود آمده و مبارزه طبقاتی محتوى عده و اصلی تاریخ آنرا تکمیل داده است، قبضه کردن قدرت سیاسی بروزه هم هدف کلیه طبقات در حال رشد و احتلا بوده و هم تغازو و یا همان هردو و تاریخی. در مبارزات دراز مدت هفتمان علیه سرمایه داران بولدار و امیان زارگان در روم ۱۸۴۰ در مبارزات اشراف طبقه استفاده از مبارزات پیش و زان علیه اشراف شهرهای قفق و سطا و همچنین در مبارزات ۱ بود لوازی علیه قبور الیس در عصر جدید یا بنی موضع برخورد میکنم.

بنابراین رiform قانونی و انقلاب پیش زده های مختلفی از پیشرفت تاریخ نیستند که بتوان بظیور دلخواه آنها را در بوده تاریخ بعنوان خدای گرم یا سرد انتخاب کرد بلکه آنها موابل مختلفی در نگاه سل

جامعه طبقاتی میباشد که شرط وجود و مکمل پکیج سیاستند ولی در عین حال پکیج را خشن نمیگویند
همانطور که مثلاً در قطب مفناطیسی و با بولتانا نسبت به پکیج بگزند.

در واقع تدوین قانون در هر زمان صرفا معمولی از انقلاب است. انقلاب محل سیاسی خلافی
تاریخ طبقات است در حالیکه قانونگذاری اراده حیات نباتی جامعه است. اتفاقاً کار رفوبیستی قانونی
من نفسه همچنین نیوی مرکزی که خاص خود آن و مستقل از انقلاب باشد - ندارد و در هر دوره تاریخ فقط
بر روی پک خط حرکت میکند و این حرکت تا زمانیکه ضریبی که آخرین دگرگونی بر او وارد آورده است، هنوز
وجود داشته باشد و با بهمارت پک فقط در چهارچوب فرم اجتماعی که بوسیله آخرین دگرگونی پیدا آمده
است - اراده دارد. این هسته اصلی مسئلله است.

این کلا انتبا و کاملا غیر تاریخی است که کار قانونی رفوبیستی را صرفا بعنوان انقلابی گشترش
پاخت و انقلاب را به تابه رفوبی محدود نماید، تصور کنیم . دگرگونی اجتماعی و رفوبی قانونی نه بعلت طبل
زمان بلکه بعلت سرشت خود، عوامل مختلفی میباشد و اتفاقاً رمز اعلی دگرگونی های تاریخی ایکه بوسیله
قدرت سیاسی، صورت گرفته اند در این نکته نهفته است که آنها از تغییرات صرفا کمی، کیفیتی نون میباشد
و بهمارت رفیق، رمز اصلی آنها در کزار از یک مرحله تاریخی بحملهای پیکر و از پت نظام اجتماعی بنظام
پیکری نهفته است.

با این جهت هرگز راه رفوبی قانونی را به عنوان در مقابل قوه کون چرخ سیاسی و دگرگونی
اجتماعی اراده بدهد ، در حقیقت راهی آزاده، مطشن تر و کنکتر را برای نهل بهمان هدف انتخاب نکرده
بلکه هدف ریکار نیز دارد یعنی اینکه خواهان بوجود آوردن پک نظام نون نیست و فقط خواستار تغییرات
غیر اساسی در نظام کهنه است . بدینگونه از نظریات سیاسی بعنوان نیسم همان چیز توجه کنی میشود که
از تغییرهای اقتصادی آن عاید شده است . با این معنی که آنها در واقع هدفتان نه تحقق نظام سیاسی
بلکه صرفا رفوبی در نظام سرمایه داری است ، نه الغای سیستم مرس بلکه استشا و کتریا بهشت است . درین
کلام : هدف آنها از بین بودن علف هرمهای سرمایه داریست نه تا بود کردن خود سرمایه داری.

البته ممکن است که جملات بالا در جوهر علکرد رفوبی قانونی و انقلاب صرفا در رابطه با مهاررات
طبقاتی که تاکنون وجود داشته اند - مداد و اختبار داشته باشند و تابه از این پس در اثر و شد و تکامل
سیستم حقوقی بولتازی، وظیفه کار راجمه از یک مرحله تاریخی بحملهای پیکر - نیز رفوبی قانونی مسؤول
شده باشد و همانطور که بروشناختن در صفحه ۱۸۳ کتاب خود میگوید تابه قوه کون چرخ سیاسی بوسیله
بولتانا به متواتر پک موضوع مزخرف و بی معنی در آمده باشد ؟ ولی قضیه درست پوکیرو کاملاً نقطه خامی
آنست . چه چیز وجه تابیز میان جامعه بولتازی و چوام طبقاتی قابلی، جامعه کهن و جامعه قرق و سطا
است ؟ درست این کیفیت که اینک حکومت طبقاتی نه بر اساس "حقوق انسانی" بلکه بر اساس نیازهای حقیقی

اتحادی هنگ میباشد. درست بعلت آنکه سیستم مزد یک مناسبت حقوقی نیست بلکه صرفاً یک مناسبت اقتصادی خالص است. در تمام سیستم حقوقی، نمینهوان همیں فرمول قانونی برای حکومت طبقاتی حاضر است و اگر آثاری از قبیل درجه پندتی خدمت وجود دارد، فقط بقاپایانی است که از مناسبات قلود الی بجا مانده است.

بنابراین وقتی در قوانین بهمیں وجه مطلق در مورد سیستم برد داری اجزئی ذکر نشده است، چگونه نمینهوان آنرا "از طریق قانون" مطغی ساخت؟ برنتنابن که بکار قانونی رفوتی روی آورده است تا از اینراه بر سرماهدایی خاتمه بدد - وضع آن پلیس یوسی را دارد که در استان "وی بینسکی" از ماجراخود سخن میگوید: "من بسرعت پنهان مردک را جسمیم، میدانم که چیز کشتف کرم؟ اینکه آن مرد لعنتی اصلاً بقای نداشت!" . جان کلام درست در همین جاست.

"همه جواوهن که ناگفون وجود داشتماند براساس اختلاف میان طبقات سنتکنو و سنتگر استوار بوده اند" (مانیفست کمونیست صفحه ۱۷) . اما در مراحل قبلی جامعه درین این اختلاف در مناسبات حقوقی منخفض بیان شده بود و درست بهمین جهت توانسته است مناسبات تازه در حال تکوین را در چهار چوب فضای قدیم حفظ نماید. "انسان نیمه برد دار سیستم نیمه برد داری بحضور کون نائل آدم است" (مانیفست کمونیست صفحه ۱۷) چگونه؟ بوسیله الفا" تدریجی انتیازات گوناگونی که مجموعه آنها سیستم نیمه برد داری را بوجود میآورد.

بهمین منوال "خرده بورلوا در زیر بوج اسارت حکومت مطلقه قلود الی خود را به بورلوا ترقی داد" (مانیفست کمونیست صفحه ۱۷) ... از چه طریق؟ بوسیله ازین بورن ظاهری با مست کردن والفعی قید و بند های منقو و بوسیله تغییر شکل تدریجی دستگاه اداری امور دارائی و دفاعی - آنهم در ضریب تقریب حجم مکته.

بنابراین اگر بخواهیم بهای بورس تاریخی ستله، آنرا بطور انتزاعی مطرح کیم، در این صورت نمینهوانم در مورد مناسبات طبقاتی گذشت، بلکه اگر قانونی - رفوتی خالص از جامعه قلود الی به جامعه سرتپیداری را - دست کم تصور کیم. ولی صلا چه مینیم؟ مینیم که در آنها نزد رفوتی های قانونی موجب آن نشدن که قبده کردن هدوف سیاسی بوسیله بورلواها زائد گردد، بلکه بورلکس موجب تدارک و بوجود آوردن بورن قلود الیسم - واجب و لازم بود.

ولی اگون موضوعات بهمourt کاملاً بیکی مطرح میباشد. بورلتها به جوی میخ قانونی "جهودیان نیست که خود را به بوج اسارت سرتپیدار آورد بلکه بعلت احتیاج و بر اثر ندانش وسائل تولید است که مجبور باین کار مینشود. البته همچ قانونی در دنیا نمینهواند در چهار جوب جامعه بورلوازی این وسایل

را بوسیله قانون باو متعلق سازد زیرا آنها بوسیله همچنین صورت براساس قانون صورت نمیگیرد زیرا از چنگ او بهین آورده شده‌اند.

علاوه براین، استشاره زردهن مناسبات اجرتی نیز بهین صورت براساس قانون صورت نمیگیرد زیرا که سلطع اجرتها از طریق قانون تعیین نمیشود بلکه بوسیله عوامل اقتصادی تعیین میگردد و این واقعیتی است که حتی خود استشاره‌بانک‌ها قانون صورت نمیگیرد بلکه براساس این واقعیت صراحتاً اقتصادی است که نیروی کار یعنوان کالایی اراده میشود که ضمن خواصه پرگش، این خاصیت مطلوب را نیز دارد که تولید ارزش میگرد و در واقع این‌شی اختلاط برآنچه صرف مابهتاج زندگی خود کارگر میشود. در یک کلام: نیتوان برینهای بود روزاری، مناسبات اساسی حکومت طبقاتی سرمایه‌داری را بوسیله رفیوهای قانونی تغییر داد زیرا آنها بوسیله قوانین بورژوازی بوجود آمداند و نه شکل ظاهری این قوانین را کسب کرداند. برنشتاین هنگام طرح "روم سوسالیستی از این موضوع اطلاع ندارد"، البته او آنچه را که نمیداند، ای برازیل‌دار باین ترتیب که در مفعه ۱. کتاب خود مینویسد: "انگیزه اقتصادی که سایقاً در جامعه مناسبات سلطه و انواع ایدئولوژی‌ها مستمر مانده بود، امروز عربان نمود رمیگرد".

ولی عامل دیگری نیز وجود دارد و آن عبارت از وظیگی دیگر نظام سرمایه‌داریست که در آن تمام عنصر جامعه آپنده ضمن تکاملشان ابتدا شکلی بخود میگیرند که در آن شکل نه تنها بوسیله ایم نزدیک نمیشوند بلکه از آن فاصله نیز میگیرند. تولید را این خصلت اجتماعی هر چه بینشتری را نشان می‌هد. اما بجه نکل؟ بصورت موسسات بزرگ، شرکت‌های سهامی، کارتل‌ها... یعنی آنچه که تفاههای سرمایه‌داری، استشاره و تحت انتقام‌داری و آوردن نیروی کار باشیم حد ممکن افزایش می‌باشد.

توسعه امور رفاهی موجب توسعه نظام وظیفه عمومی و تقلیل مدت خدمت میگردد و بنابراین ایجاد ارش‌خلقه را از نظر مادی تسهیل میکند ولی این ملیتاریسم مدتری است که با تحمل حکومت ملیتاری بسر خلق، خصلت طبقاتی دولت را بمندیدترین وجه آنستار می‌سازد. در رابطه با مناسبات چنانچه تکامل دیگر اس زمینه مساعدی داشته باشد موجب شرکت‌گذی انتشار مردم در رحیمات سیاسی میشود و بنابراین تا اندمازه ای بافت بوجود آمدن "حکومت خلقی" میشود. البته این امر در فرم پارلamentarism بورژوازی صورت نمیگیرد که در آن نه تنها اختلافات طبقاتی و حکومت طبقاتی از بین نزفته بلکه رشد و توسعه بینشتری باشه و همین ترند ماست. از آنچه که تمام تکامل سرمایه‌داری باین ترتیب دستخوش تفاههای میشود لذا براز آنکه هسته مرکزی جامعه سوسالیستی از پوشش سرمایه‌داری - که با آن در تضاد است - بیرون بیاید، باید بازار بهین مدلیل نیز به قبه کردن قدرت سیاسی بوسیله بولوتاریا و الغا، کامل سیستم سرمایه‌داری دست بانزد.

به همی است که برنشتاین نتایج دیگری از این موضوع میگیرد و میگوید: "چنانچه توسعه دیگر اس موجب نشده بود تفاههای سیستم سرمایه‌داری میشود و نه تضمیف آنها، پس" چنانچه سوسال دیگر اس

خواهد کار خود را مشکل ترسازه باید حتی الاماکن برای ملاشی ساختن و فرمها ای اجتماعی و جلوگیری از گسترش خواهاب مکرانیک کوشش نماید" (صفحه ۲۱) . و این تازه در صورتی است که شیوه خود بورژوازی برگزیدن چنین های خوب و طرد چنین های بد از سیاست دمکراسی خوش و گوارا آمده باشد . نتیجه منطق آن اینست که سوسیال دمکراسی باید بطور کلی "برای منعدم ساختن تمام سیستم سرمایه داری کوشش نماید" زیرا بدون شک سرمایه داریست که بعنوان مغرب اصلی در راه سوسیالیزم موافق برای او بوجود نماید . در واقع سرمایه داری ضمن آنکه موافق در راه سوسیالیزم بوجود می آورد ولی در عین حال تنها شرط ممکن تحقق برنامه سوسیالیستی نیز میباشد . البته این موضوع در مورد دمکراسی نیز عیناً ممکن ندارد .

اگر دمکراسی برای بورژوازی تا حدودی زائد و تا حدودی مزاحم و مانع شدماست بدروض بسراي طبقه کارگر ضروری و لازم میباشد . اولاً دمکراسی ضروری است زیرا فرمای سیاسی "خود اختاری، حق انتخابات" وغیره "را بوجود می آورد که نقطه های انتکا و پایگاه های امنی در خدمت بولناریها برای تغییر شک جامعه بورژوازی خواهند شد و ثانیاً دمکراسی لازم و واجب است زیرا تنها بوسیله آن و ضمن مبارزه برای نیل بانتست که بولناریها میتوانند از حقوق دمکراتیک خود استفاده کرده و از منافع طبقاتی و وظایف تاریخی خود آگاه میشود . در پی کلام : دمکراسی لازم است ولی نهان جهت که قبده کردن قدرت سیاسی بوسیله بولناریها را زاند میباشد بلکه برعکس بخاطر آنکه تنها دمکراسی است که این قبده کردن قدرت را هم ضروری و هم ممکن میباشد . اگر انگلیس در مقدمه کتاب "میازات طبقه ثقیل در فرانسه" در تأثیک امروزی چنین کارگری تجدید نظر ممکن و بهای نیزه های خیابانی مبارزه قانونی را مطرح میباشد . همانطور که در هر سطر آن مقدمه بوضوح خوانده میشود - منظورش بدست گرفتن نهانی قدرت سیاسی نیست - بلکه مبارزه روزمره امروزیست . منظورش طرز رفتار بولناریها نسبت بدلت سرمایه داری در لحظه بدست گرفتن قدرت حکومتی نیست بلکه طرز رفتار بولناریها در چهار چوب حکومت سرمایه داریست . در پی کلام : انگلیس در این مقدمه سرنخ را بدست بولناریهای تحبت سلطه میدهد و نه بدست بولناریای بورژوازی . *

از ظرف دیگر اظهار نظر معروف مارکس در باره مسئلله زمین در انگلستان که میگوید : "استعمال ارزان ترین راه ، خریدن همه املاک مالکین است ." - و برشتابن با عن جمله استناد بورزد - منوط به طرز رفتار بولناریا قبل از بورزی نبوده بلکه در رابطه با دوران بعد از بورزی است زیرا سلماً فقط وقی میتواند سخن از خرید اری کردن همه املاک طبقه حاکم در میان باشد که طبقه کارگر زمام امور را در دست گرفته باشد . آنچه مارکس در اینجا بعنوان یکی از امکانات مطرح میباشد اجرای سالمت آمیزه بکاتوری بولناریهاست و نه جانشین کردن این بکاتوری بوسیله رفورمای اجتماعی سرمایه داری .

ضرورت قبده کردن قدرت سیاسی بوسیله بولناریها برای مارکس و انگلیس همراه مسلمای تردید ناپذیر بوده است و این حق برای برشتابن باقی مانده است که طوبیه پارلمانی رسم بورژوازی را سازمانی تلقی کند

که عظیمترین دگرگونی تاریخ یعنی گذار از سرمایه‌داری به فرم سوپرالیستی، در آن صورت خواهد گرفت.
 البته برنتاین شوری خود را صرفا با این ترس و حشمت و اعلام خطر شروع کرد و است که پرولتاپرها
 نهاید خیلی زود زمام امور را در دست بگیرد! بعقیده برنتاین در چنین صورتی، پرولتاپرها مجبور خواهد
 شد که اوضاع پورتووازی را کاملا بهمن وضعی که هست، پذیرد و خود رچار شکست و حشتناکی گردد. آنچه
 بیش از هر چیز از این بهم و هراس دستگیر ما میشود، اینستکه اگر هم پرولتاپرها بمناسبتی بتوانند زمام امور را
 در درست بگیرد، شوری برنتاین فقط این نوصیه "علی" را با میکند که درست روی درست پذیرد و آسوده
 بخواهد. البته با این ترتیب شوری برنتاین بدون چون و چرا بثابه استنباطی است که پرولتاپرها را در میهمانی
 موارد مبارزه محکوم به می‌علی و خیانت پاسو نسبت به امر مربوط بخورد، مینهادند. در حقیقت اگر تماهبرانه ما
 نتوانند برای همه اختلالات و در کلمه لحظات مبارزه - و در واقع بوسیله اجرا و نه عدم اجرای آن - رهنمونی
 باشند، آنوقت ورق پاره می‌صرفی بیش‌بخواهد بود. اگر برنامه ما فرووله کردن نکامل تاریخی جامعه از
 کاپیتالیسم به سوپرالیزم باشد، در این صورت بدینه باشد بتوانند همه مراحل گذار این نکامل را نیز فرومیله
 کند، در اصول کلی خود مدعی دارد و بنابراین باشد بتوانند در هر لحظه روش مناسی را در جهت نهیل
 به سوپرالیزم، به پرولتاپرها توصیه نمایند. از این موضوع نتیجه گیری میشود که برای پرولتاپرها اصولاً هیچ لحظه‌ای
 نمیتواند وجود داشته باشد که در آن او مجبور به خیانت به برنامه خود گردد و یا از طرف این برنامه با و
 خیانت شود.

علاوه این مطلب در این حقیقت بیان میگردد که هیچ لحظه‌ای نمیتواند وجود داشته باشد که در آن
 پرولتاپرها - که سیر جریانات عنان را بدست او سبرده است - نتوانند و یا آنکه موظف نباشند که نظم و ترتیب
 شخصی برای تحقق برنامه خود برقرار سازد و برای مرحله گذار، اصول و قواعد معینی به فرم سوپرالیستی
 ایجاد نمایند. در این اینجا که برنامه سوپرالیستی میتواند هر لحظه از انجام سلطه سیاسی پرولتاپرها کاملاً
 عاجز ماند و بجهیز وجه قادر به این رهنمودی برای تحقق آن نباشد، ناخودآگاهانه ادعای دیگری نمیشهد
 است که مبنی بر اینست که برنامه سوپرالیستی اصولاً در هیچ زمانی علی خواهد بود.

و اگر نظم و ترتیب دروان گذار زودتر از موقud مقرر صورت گیرد چه خواهد شد؟

در این سوال مجموعه‌ای از سوچفات این بخراج سیر مطبوع به سیر حقیقتی دگرگونی اجتماعی میباشد.
 پیشکردن قدرت حکومتی بوسیله پرولتاپرها - یعنی بوسیله یک طبقه بزرگ خلق - نمیتواند بطور
 تعنی صورت گیرد. باستثنای مواردی مثل کون پارس که - نه در نتیجه مبارزه‌ایها هدف آگاهانه بلکه
 بطور استثنائی و بعمل آنکه میدان مبارزه از طرف همه خالی گذاشته شده بود - حکومت بدست پرولتاپرها
 افتاد، قبضه کردن قدرت حکومتی توسط پرولتاپرها ممکن است برایک زمینه قبلی است که متوط بد رجه شخصی از
 پلوغ مناسبات اقتصادی - سیاست میباشد. نقاوت اصولی میان کوشاهاهی پلانکومتی "یک اقلیت مصمم" - که

میتوانند در هر لحظه بطور ناگهانی بوقوع پیوندند و درست بهمن جهت همیشه نابهنجام فرا میسرند - و
نهاده کردن هدرت حکومی بوسیله توده عظیم از خلق - که آگاهی طبقاتی داشته و خود صرفا محصول بسک
جامعه بولواری مشرف بورشکستگی میباشد - در همین نکه تنهان است . و بهمن جهت این توده عظیم
آگاهی طبقاتی یافته مجوز اعتماد میکند - سیاسی تجلی و پدیدار شدن مناسب با زمان خود را دربردارد .
اگر قبده کردن هدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر، نتواند از نقطه نظر شرافط اجتماعی "خیلی زود"
بوقوع پیوندد ، در این صورت باید از طرف دیگر از نقطه نظر تاثیر سیاسی یعنی حلقه هدرت "الزاما" "خیلی
زود" صورت پذیرد . موضوع انقلاب زود رسک خواب را آرام برنشتاين را مختل کرد ماست مثل شمشیر راموکل (۱)
ما را تهدید میکند و همین خواهش روشنای و ترسیرو وحشتی نیز در برابر آن موثر نبوده و نتیجه میانه ندارد و این
در واقع بد و دلیل ساده است :

اولاً دگرگونی عظیمی چون انتقال جامعه از نظام سرمایه‌داری به سوسالیست بطور ناگهانی و ضرب
الاجل و بصورت پاک ضریب بیوزنده اند بولتاریا، غیر قابل تصور میباشد . بافرض این اکنون بقیه خود بسک
درک بلانکیستی را طرح کرد مامه . دگرگونی سوسالیست مشروط بیک میازده سرستاخانه و رژایت است
و آنطور که از ظواهر امر بهد است، بولتاریا رفعت مکرر جبور بمقب نشینی و شکست خواهد شد . باین
ترتیب اگر از موضع نتیجه نهائی کل میازده سخن بگوییم : بدست گرفتن زمام امور در نخستین دگرگونی الزاما
"خیلی زود" خواهد بود .

ثانیاً قبده کردن "خیلی زود" هدرت حکومی همچنین با این علت قابل اجتناب نیست که این حملات
"زود رس" بولتاریا، درست پله عامل - و در واقع عالمی بسیار مهم . برای بوجود آوردن شرافط سیاسی برای
بعدزی نهائی میباشند، باهن ترتیب که بولتاریا نازه در جریان آن بحرانهای سیاسی که در راه پیموده کردن
هدرت پیش‌بازآیند ، نازه در کوههای میازدات طولانی و سرستاخانه میتواند بد رده لازمی از بلوغ و رسیدگی
سیاسی . که او را قادر بیک دگرگونی قطعی بزیک میازد - ناذل آید . بدینگونه آن حملات "زود رس" بولتاریا
برای کسب هدرت سیاسی حکومی خود در حکم لحظات و عوامل تاریخی مهم و حساس هستند که بطور ضمنی
موجب بوجود آمدن و تهییں موجد ببعدزی نهائی میتوانند . تجسم قبده کردن هدرت سیاسی "زود رس" بوسیله

(۱) شمشیر راموکل : که در ادبیات اروپائی زیاد و در ادبیات اخیر فارسی گاه و بهگاه با آن برخورد میکنیم
یعنی شهدی که با شرینگ توان میباشد یعنی سمارتی که مواره بوسیله خطری تهدید میشود . و چنان
تسمیه این اصطلاح بطور مفترض چنین است : دیوونی سیوس دوم (۳۹۲ - ۳۲) قبل از میلاد)، پار شاه
سیروکوس (ایالت شرقی جزیره سیسیل) یکی از خدمت دربار خود بنام راموکل را درینزیر شمشیری که به سک
تار موی ایسب آوریزان بود، میشاند و بهترین اقدام بوسیله رهای را ختیار او میگردید . توضیح مترجم

مردم زحمتکش از این دیدگاه، بیک هذلهان سیاسی بنتظر میرسد که از پیک تکامل مکانیکی جامعه منتفق شده و بهوزی مبارزه طبقاتی را مشروط به موعدی خارج و مستقل از مبارزه طبقاتی میسازد.

البته از آنجا که بیولتاریا باین ترتیب ابد ا قادر به آن نمی باشد که قدرت حکومتی را طور دیگری جزو بهمورت "خیلی زود" بفچه نماید و با بهمارت دیگر از آنجا که بیولتاریا باید بدون چون و چرا پن و یا چند هار "خیلی زود" قدرت حکومتی را بفچه نماید تا سرانجام آنرا برای همینه بدست بگیرد، لذا مخالفت علیه بفچه کردن "زود رسان" قدرت بطور کلی چیزی غیر از ایون-سینون علیه کوشن بیولتاریا برای بدست آوردن قدرت حکومتی نمی باشد. بنابراین نتیجه از اینهار نیز مثل همه راههای دیگر بهمان مقصد منحصر میرسیم و باهن نتیجه میرسیم که پندو اند وزهای روینو-نیستی در مورد صرفنظر کردن از هدف نهایی سوسالیزم، بآنجا منتهی مینمود که از تمام جنبش سوسالیستی نیز جشم یوشی بشود.

۴- ورشکستگی

برنشتاين وونسوون [تجدد مه نظر] خود را در برنامه سوسال دمکراسی را با کارکذ اشنن شهودی ورشکستگی سرمایه داری شروع کرده است. البته از آنجا که ورشکستگی جامعه بعده از اینکی از ارکان اصلی سوسالیزم علمی است. لذا ازین سرمه ن این پایه اصلی از نظر منطقی منتهی به ورشکستگی مجموعه درک سوسالیستی برنشتاين مینمود. او برای اینکه بوسرا دعاوی اولترماکسی بسازد، در ضمن بحث موضع سوسالیستی را مکس بعد از دیگری ترک میکند.

از آنجا که بدون ورشکستگی سیستم سرمایه داری، سلب طالکت از طبقه سرمایه دار غیر- ممکن است. لذا برنشتاين، از سلب مالکت صرفنظر میکند و اجرای تاریخی "پرنسیپ سیمیم سازمانهای تعاویسی" را هدف جنبش کارگری قرار میدارد.

اما از آنجا که سیستم سازمانهای تعاویسی نهتواند در بطن تولید سرمایه داری قابل اجرا باشد. لذا برنشتاين از اجتنابی کردن تولید صرفنظر میکند و به وظیوم در تجارت و اتحاد به مصرف گندگان دو می آورد.

البته از آنجا که تغییر شکل جامعه بوسطه اتحاد به مصرف گندگان - ولسو آنکه همراه با اتحاد به کارگری باشد - با تکامل سادی حقیقی جامعه سرمایه داری جزو در نهایت - لذا برنشتاين درک ماتریالیسم تاریخی را کار میکند از.

اما از آنجا که ذرک او از سیمیر تکامل اقتصادی با قانون ارزش اغافی مارکسیستی است - بهدا میکند. لذا برنشتاين قانون ارزش اغافی و قانون ارزش مدین ترتیب کهیه نشود. اقتصادی کارل مارکس را تخطه میکند.

البته از آنها که مبارزه طبقاتی پرولتاریا نهاده‌اند بدین مکان متفاوت شخص، و بدین زمینه اقتصادی در جامعه حاضر صورت گشود - لذا برنشتاين^۱ مبارزه طبقاتی را کار میگذارد و صلح و صفات پرولوگی لیبرال را اعلام میدارد.

اما از آنها که در پک جامعه طبقاتی، مبارزه طبقاتی مکان دهد و کامل طبعی و گیرتز میانند - لذا برنشتاين، در نتیجه گشود بحدی خود حقیقت و جمود طبقات در جامعه ما میگشود و از نظر او طبقه کارگر عبارت از گروهی از انسانهاست که تنتها از نظر سیاسی و معنوی بلکه از لحاظ اقتصادی نیز افراد پراکند و منفردی میانند. همینین از نظر او پرولوگی نه بخاطر منافع درونی اقتصادی بلکه فقط بسویه فشار بیرونی - از بالا به پائین - از نظر سیاسی مشکل شده است.

... البته اگر هیچ زمینه اقتصادی برای مبارزات طبقاتی و در واقع بسایر هیچ طبقاتی وجود نداشته باشد، آنوقته تنها مبارزه آئنده^۲ پرولتاریا بلکه مبارزه‌ای هم که تا کسی وجود داشته است غیر ممکن بنتظر می‌رسد، آنوقته سوسایل دیکراسی حقیقت با همینهاش هم‌ویسی خواهد داشت و اگر هم هم‌ویسی داشته باشد صرفاً بهمین ضوال در حکم نتیجه فشار سیاسی حکومتی خواهد بود، نه بهمنوان نتیجه^۳ قانون نکامل تاریخی بلکه بهمنسان مخلوق تعدادی نمی‌باشد، همومن تسلیمانی نه بهمنوان فرزند قانونی و مشروع جامعه سرمایه داری بلکه بهمنوان فرزند غیر مشروع ارتیاع. یا می‌ترتیب برنشتاين با مطقبی قاطع و - کوئند! از درک ماترسی‌الیزم تاریخی بزید و بهمیوه "روزنامه" فرانکفورت^۴ و "روزنامه" فوس روی آورد - است.

پس از اینکه کلیه ایجادات سوسایلیزم بر جامعه سرمایه داری مورد انکار قرار گرفت آنوقته جاره‌ای جز این وجود ندارد که لااقل وضع موجود در مجموع عرضانه‌اش ظمادار گردد و اتفاقاً برنشتاين از اینهم ابهای ندارد: او معتقد است که در آسان ارتیاع دیگر هر چیز ندارد: "در کشورهای اروپایی غرسی اش زیادی از ارتیاع دیده نمی‌شود،" و بنظر او در تمام کشورهای غرسی "روشن طبقه" پرولوگ نسبت به جنبش سوسایلیستی حد اکثر جنبه "تدافعی دارد" نه جنبه "اجحاف و تهدی".

او معتقد است که کارگران نه تنها بیچاره تر نمی‌شوند بلکه وضع آنها در حال بهبود می‌باشد و پرولوگی از نظر سیاسی مترقب و از لحاظ اخلاقی حقیقت سالم است، از ارتیاع و ستم و تهدی اش ری مناده نمی‌شود و در این دنهایی - که از همه دنهایها بهتر است - همه چیز بر وفق سردار است ...

برنستاین این مطلب را بهم چیز تعمیم میدهد . او با این شروع میکند که بخاطر جنیش از هدف نهائی صرفظیر نماید ولی از آنبا که بدون هدف نهائی سوسیالیستی همچ جنیش سوسیالیستی حقیقتاً نمیتواند وجود داشته باشد - لذا ضرورتا کارش بانجا کنید و مینور که از خود جنیش نمیز صرفظیر گند .

از^۱ با این ترتیب تمام درک سوسیالیستی برنستاین در هم فروخته است و ساختمن سرفر مقابله و زیانی که سیستم مارکس ساخته است از نظر او تبدیل به «برانه» بزرگی شده است . او با تکه پاره هایی از همه سیستمها و قطعات پراکنده ای از همه مفہومهای بزرگ و کوچک معجوبی بوجود آورد و است : «مارکسی و سودمن»، لشوفون بیخ که فرانس اوپنهایم، فرید ریزن آلمانی، کات، پرسکو پیج و دکتر رترفون نوی پاور، هرکترونولت گوینتنس، لاسال و هرود فسون جولیوس ولف، همه اینها در چند آتفعای که سیستم برنستاین را تشکیل میدهند، سهمی دارند و جناب برنستاین در مکتبه همه اینها تعلم یافته است و همچ جای تعجب هم نمیست اما با نزد موضع طبقاتی، طبقهای مجازی خود را کم کرده است و با صرفظیر کردن از سوی سالیزم علمی، مسحور شلود معنی رو را از دست داده است - محوری که اجزای احتماق برگرد آن بصورت یک کل ارگانیک از جهان بینی ای قاطعانه منتقل میشوند .

این شوری بند زده که بدون غرض قبلی از قطعات خرد و مثلاشی همه سیستمها میکند ساخته شده است در اولین نظر مطرب شناخته نمیشود . برنستاین همچنین نمیتواند از «علم حزب» و یا بهتر بگوییم از علم طبقات جمیزی مد اندازی ای لیبرالیسم طبقاتی و اخلاقی طبقاتی سروکاری داشته باشد و باحتقاد خود شناختند . یک علم انتزاعی [آبستره] یک لیبرالیسم انتزاعی و اخلاقی انتزاعی کسی انسانی است ولی از آنبا که جامده واقعی، از طبقاتی تشکیل یافته است که ضایع و کوششها و درک آنها در جهات مختلفی قرار دارند، بنا بر این در مسائل اجتماعی، یک علم کلی انسانی، یک لیبرالیسم انتزاعی، یک اخلاقی انتزاعی، در حال حاضر یک فانتزی است، یک خود فریبی است . آنچه برنستاین علم کلی انسانی، دکتراسی و اخلاقی تلقی میکند، صرفاً علم حاکم یعنی علم سیلویازی است، در مکراسی بودلوا زی است، اخلاقی سیلویازی است .

ولی در عمل اوقتی او سیستم اقتصادی مارکسی را نفس میکند تا از مکتب فون برنستاین، سوهم جسونس، سای و جولیوس ولف، بیرونی نماید - چه چیز غیر از معاوذه اصول علمی میتوسط به رهایی طبقه کارگر، به ادفع از سیلویازی انجام میدهد؟ و وقتی افزای خصلت عصومی - انسانی لیبرالیسم صحبت میکند و سوسیالیزم را به بسراهه و انحراف می کشاند، چه چیز جز سلب

خullet طبقاتی بعنی محتوی تاریخی و بهتر بگوئم «امولا هر نوع حشوی» از سوسالیزم انجام میدهد؟ با این ترتیب عامل تاریخی لیبرالیسم بعنی بسولوازی را نایابه و مبالغ صوصی انسانی معرفی میکند ^۱ و هنگامیکه او علیه «ارتقا» عوامل مادی به سطح هدنتهای او منسی پوشت [قدر] - درست [تکامل] و علیه «مطربود ساختن ایده ال» در سوسالیزم اظهار وجود میکند . وقتی که اخلاقی را به ایده ال آنیم ضسوب مینهاید ولی در عین حال بر ضد تنها ضعیف اخلاقی احمدی سولتانها و علیه مبارزه^۲ انتلاسی طبقاتی بشدت موضوع گیری میکند، در واقع جزو موضع خوانی سولتانها - در سورد بد پرسن جوهر اخلاقی بسولوازی و سازنده آشنا با - نظام موجود و انتقال ایده و آرزوها به آنسوی دنیای تخلیق سنتی^۳ چه کاری انجام میدهد؟ و بالاخره وقتی او دپالکتیک را آماجگاه نماید ترسیم حملات خود قرار میدهد^۴ چه چیز جزء نیزه طبیه شیوه^۵ خاص تفسیر سولتانیای در حال رشد و انتلاع آگاهی طبقاتی کسب کرده^۶ است، انجام میدهد؟ مبارزه طبیه شتمیروی که سولتانها بکل آنورستاریان آینده مبارزی خود را دریده است، مبارزه طبیه سلاح معنوی ایکه - سولتانیای از نظر مادی هنوز تحت بسیغ اسارت مانده را - بر سولوازی چیزه میزارد، سولتانیای که بسولوازی را بناهودی میکاند و اجتناب ناپذیر بودن بسولوازی خود را - که انقلاب از نظر معنوی بان تحقق بخشدیده است - به بسولوازی ثابت می کند . برنتنایاں با قلعه رابطه با دپالکتیک و روی آردن به تفسیرات دیدگشی سازجانیای که در شیوه^۷ بیان «از یک طرف و از طرف دیگر» در واقع ... ولی^۸ «اگرچه ... ولیکن ... کش ... ما بینشیم و غیره نجیل میکند، نزول میکند»^۹ تفسیری - که شرافت نایخس سولوازی در حال زوال - تعطیل کرده است^{۱۰} شیوه^{۱۱} تفسیری که بازتاب گویانی از هستی اجتنابی و اعمال هدعت سیاسی، است . روشنایی سی شزلزل سولوازی شهامت کاملی به طرز تفسیر بسوی نشنايس دارد و شیوه^{۱۲} تفسیر برنتنایاں دهیل شرسی و مطعن ترسیم هلا مجهان بمنسی سولوازی ایست . البته از نظر برنتنایاں واده «بسولوا» نیزه^{۱۳} بگریم اصطلاح طبقاتی نهست، بلکه یک طبیعه کسی اجتنابی داشته و نتیجتاً بعنی آیست که برنتنایاں نایا آن حد پسند نه است که علاوه بر علم^{۱۴} سیاست، اخلاقی و طرز تفسیر - زبان تاریخی سولتانها را نیزه^{۱۵} سولوازی عرض کرده است . از آنجا که برنتنایاں تعت^{۱۶} بسولوا - بدین هیچگونه تفاوت و - نایمزی سولوازی و سولتانها و بهتر بگوئم برنتنایا درک میکند، از نظر او انسان در واقع بعنی سولوا و جاسمه^{۱۷} پسزیت شرافت سولوازی شده است .

هـ - اپورتوونیزم در تئوری و عمل

گتاب پرنشناپس برای جنبش کارگری آشان و جنبش کارگری بهن الطلی اهمیت ناچشمی بسیاری داشته است: این اولین کوشش برای آن مسود که جنبه‌های اپورتوونیستی راه در سیاست و مکافایی برای تئوریک استوار سازد.

در جنبش‌ها، جنبه‌های اپورتوونیستی - اگر ظاهرات موسوم آن مثل سلله - معروف و زنده سر پوش خار را در نظر بگیریم - از اینها فیل وجود داشته است ولی مکافایان کاملاً می‌بارجند سر پوش طباین موضوع درجه نهم [قسمت نوزدهم] - بهنی از زمان طبعی شدن قانون تحقیق سیاسی‌هایشان و کتب مجدد جنبه قانونی - آغاز می‌گردند. سوسالیزم دولتشی فولماره‌ای کمیابی در صورت بودجه "ایالت باواریا" سوسالیزم نژادهای جنوب آشان هم پیشنهادات منسوب به تاوان و خسارت‌هایشان، موضوع شیوه درباره "کفر و دفاع غیره" نظامی. اینها پایه‌های تکامل نحوه عمل اپورتوونیستی را تشکیل می‌هند.

چه چیز بهنی از همه از حیث ظاهر وجه مشخصه آنهاست؟

مخاصمت و دشمنی با "تئوری" و این کاملاً بدیهی است زیرا "تئوری تا - بهنی اصول سو - سوسالیزم طبقی حدود بسیار مشخص برای فعالیت عطی - چه در رابطه با هدف مسود نظر و چه در رابطه با وسائلی که باید درباره مسود استفاده قرار گیرد و بالآخره چه در رابطه با خود شیوه مبارزه - تعیین کرده است باین جهت کسانیکه مترصد نتایج عطی هستند طبیعتاً معنی می‌گذند که متعهد نهانند، باین معنی که معنی دارند عمل ما را از "تئوری" تفکیه کنند و از آن مستقل سازند.

البته این تئوری، هر آنرا همیشه آنها را با نکست مواجه ساخته است: سوسالیزم دولتشی، سوسالیزم نژادهای، سیاست تاوان و جبران خسارت و سلله دفاع غیر نظامی - شکسته هائی برای اپورتوونیزم بودند. واضح است که اگر این جنبه مایل مسود که در برای بر اصول کس، غیر طبع کند، باید مالاً باین نتیجه میرسید که بجا تاریخ و گرفتن تئوری و اصول - کس و کوشش برای ضریل ساختن آن و بمحض آوردن بد، تئوری مخصوص خود - میانشی جرأت آنرا داشته باشد که به تئوری و اصول کس ما بپرسد ازد. تئوری پرنشناپس آنرا بین در این زمینه بسود و باین جهت در کفره حسنس اشتورنگارت بدید که همه هناء اپورتوونیست فروا در زیر طبع پرنشناپس جمع شدند. اگر جنبه‌های اپورتوونیستی از جنبه عطی، مک بدد هم طبیعی است که معلوم به بیشتر اینها می‌گشود آنهاشند، از جنبه تئوریک نیز تئوری پرنشناپس کوشش آنکاری است برای آنکه این جنبه‌های را در برای بیان

نشوریک کس خلاصه نماید، شرط‌الطبیعته آنرا پیدا کند و با سوپالیزم طبعی نمایه نماید . با این جهت نشوری بروزتاپر لازم است این را می‌شوند آزمایش نشوریک برای اینستونیسم و اولین مجوز طبعی آن بود .

خوب حالا بینم نتیجه، این آزمایش به بود؟ ما نتیجه آنرا مشاهد کردیم . اینستونیسم قادر به ارائه نشوری نمی‌شود - که بتواند در مقابل انتقام ناحدودی مقاومت نماید - نمی‌باشد و تنها کاری که او می‌تواند انجام دهد اینست که: ابتدا هر یک از اصول کس مکب نمایند و آنها کاری که او می‌تواند انجام دهد اینست که: ابتدا که این مکب نمایندگر یله هنای مستحکم است - مارکرو مسورد حمله قرار دهد و سپس - از آنبا که این مکب نمایندگر یله هنای مستحکم است - تمام سیم این هنای - از بالا ترین طبقه تا پایه‌ای آنرا - منتهی مازد . با این ترتیب به بود است که پرانیک اینستونیسم در سریشت خود و در اصول کلی خود بایمارکسیازشناید به می‌باشد .

البته علاوه بر این، بازهم بیرون است که اینستونیسم با سوپالیزم نیز بطور کامل ناسازگار است و گرایش درونیش در جهت‌سوق را در جنبش کارگری به سیر بودلوازی می‌نماید معنی که می‌تواند مبارزه طبقاتی برولتاری را کاملاً ظلع سازد . بدینه است که از نظر ناریخی، مبارزه طبقاتی برولتاری با سیستم مارکس یکی نیست . نهیل از مارکرو کاملاً متنقل از اونیز جنبش کارگری و سیستم‌های سوپالیزمی کوناکووس وجود داشته است که هر کسی ام پسون خود و متناسب با شرائط زمان، بهان تقویتی هرای کوئنها و نلانهای رهایی بخش طبقه کارگر بود و آنده .

بنیان گذاری سوپالیزم بسریابی مقاوم اخلاقی حدالت مبارزه طبیه نمی‌نماید . نقسم بجای مبارزه برضه شمیوه "تسولید" در اختلافات طبقاتی بعنوان اختلاف میان فقیر و غنیم، نلان برای اصلاح اتمام سریابیداری برسیله سیستم سازمانهای تعاویس - معا - میان چیزهایی که ما در سیستم بروزتاپن، می‌بینیم - قابل نیز وجود را داشته‌اند و این تصور بجا در زمان خود با وجود تمام مقابله نارمالی های خود، واقعاً تصورهایی برای مبارزه طبقاتی برولتاری بود و آنده . آنها لکتهایی، چه گانه، بسیار کثادی بودند که برولتاریها با آنها در صحنه "نانخ" راه رفتن را بار کرفت اما به مده از آنکه خوب نکامل مبارزه طبقاتی و نرانه لاجتماعی آن، - موجب آن شدند که بسو این تصوری خط بطلان کنید و خود و اصول سوپالیزم طبعی فرمول بندی کنند و پکر همچ سوپالیزمی - لائق در آلمان - چیز سوپالیزم مارکس و همچ مبارزه طبقاتی سوپالیزمی جدا از سوپال دکراسی، نهاده، وجود داشته باشد .

بهر حال سوپالیزم و مارکسیسم، مهارزه رهایش پرولتاریا و دمکراسی، همه یکی هستند. همین جهت تسلیم به تئوریهای سوپالیستی قبل از مارکس، حتی بعنی بازگشت به کفشهای کشاد بجهه کانه دروان طبقه پرولتاریا نیست بلکه پیشازه، و جمعت به تعلیم‌های تندگ زواره در وله سوپلیازی است.

تئوری برنتایمن اولین و در عین حال آخرین کوشش در راه پیویسود آوردن یا به و شالوده تئوریک برای اپورتونیسم بود. میگویند آخرین نلاش بود، زیرا که این آزمایش در سیاست برنتایمن آنقدر بطنخواه نفس در نفس و انگار سوپالیزم علمی و بطشور مثبت در بهم جوشیدادن هدف آشناگیهای تئوریک موجود - تندروی کرد - است که کار بگزیری، از دستش ساخته نیست. با کتاب برنتایمن اپورتونیسم تکامل تئوریک خود را تکمیل کرد و به آخرین نتیجه گیریهای خود رسید.

مکتب مارکس نه تنها قادر است آنرا [اپورتونیسم را] از لحاظ تئوری صردد و سازد - بلکه تنها همین مکتب است که میتواند توضیحی برای اپورتونیسم - بعنوان یک پدیده - تاریخی در پرسویه موجودیت و هستی حزب - نیز پاشد. حرکت تاریخی پرولتاریا به پیش‌تاریخی آن واقعه موضعی همین سادگی "نیست. هدف" ویژگیهای این چنین در این نگاه نهفته است که در آنچه برای اولین بار در تاریخ خود تولد یافته - خلق اراده‌شان را بر طبقه طبقات حاکم اجرا می‌کند. ولی این اراده باید تا ماوراء - جامعه اسریزی و فراتر از حدود و میزان‌های آن تحقق پذیرد. البته تصور وها پرسویه خود فقط در مهارزه‌ای مدد اوم و پس گیر طبیه نظام موجود و تنها در چهارچوب آن میتوانند این اراده را استنکام بخشنند. تحدید ساختن تصور وها بسزگ خلق بسویله هدفهایی که از کله - حدود و میزان‌های نظام موجود، پا فراتر می‌گذرد و مهارزه "روزمره طبیه و فحوم بسزگ جهان" اینها مسائل بسزگ جنبش سوپال دمکراسی هستند. جنبشی که مالا باید در تمام سیاست‌تکاملی خود در میان این ناهمواریها - میان صرف‌نظر کردن از خلعتیهای تصور وها و کار گذاشتن هدفهایی، میان سقوطیه گروهی کسی و لفسزشیه جنبش پرسویستی سوپلیازی، میان آنارشیسم و اپورتونیسم - به پیشحرکت کرد. بدینه است که مکتب مارکس نیم قرن پیش در کارخانه تسلیمات تئوریک خود سلاخیهای نابود کننده‌ای برآمد این با آن موضع افراطی، ساخته است. اما از آنجا که جنبشها به جنبش تصور وها ای است و خطراتی که آنرا تمثیل به می‌کند، از مفترض انسانی تراویش نمی‌کند بلکه از شرایط جامعه منطق می‌شوند، لذا می‌بود که بسویله تئوری مارکس از میان ابتدا و پیکاره برای همینه از انحرافات آنارشیستی و

اپورتونیستی جلوگیری بعمل آید . اینها تازه بعد از آنکه در عمل یافته ظهور رسیدند، باید بوسیله خود جنپش - آنهم فقط به کل سلاحهای که مارکس در اختیار ما گذاشتند است بر طرف گردند . سویاں مکراسی فلاختر کوچکتر یعنی سرخجه کوکانه آنارشیستی را بوسیله «جنپش استقلال طلبانه» از میان برد و خطر بزرگر یعنی قوم اپورتونیستی را در حال حاضر بر طرف من کرد .

بعلت رشد خارق العاده جنپش در سالهای اخیر، بخاطر همچیدگی شرط و بواسطه وظایف که بخاطر آنها امروزه باید مبارزه انجام گیرد، میباشند لعظامی فرا برند که در آن بدینه در صورت نیل به همه نهای عالی نهائی و تسلیل و نوسان در صورت موافق ایده‌ال جنپش آنکار گردند . تنها بدینگونه است که جنپش بزرگ پرولتیری میتواند و میاید جریان را شنیده باشد و میتواند بعید است که لحظات شک و تردید بتوانند موضوع غیرمنتظره‌ای برای مکب مارکس باشند بلکه اینها از مدت‌ها قبل بوسیله مارکس بینهایت و پیش‌گویی شده‌اند . مارکس نیم قرن پیش در جزوی «هیجدهم برادر» نوشت :

«انقلابات بدولت‌آزادی قرن هیجدهم برایت پس‌وقتیش بعد از موقوفت دیگر ناصل شدند، تاثیرات شدید آنها بین از حد می‌سوطه بود . انسانها و موضوعات در آتش التهاب می‌خوردند، شدو و هیجان موضوع روزمره بود . ولی اینها نایابه و گذران بودند و بسیزی بمنطقه اوج خود رسیدند و قبول از آنکه جامعه هونهای رانه به نتایج دوره طوفانی خود خوب گیرد، پاسخ ناایمده‌ی دراز مدتی بر جامعه متولی شد . بر عکس انقلابات پرولتیری قرن سوره هم، همواره با تنقد از خود می‌پرسیدند، در سیم حرکت خود پیوسته توافق نمیکند و در صورت آنچه ظاهراً انجام گرفته است غصه و تمحق می‌نمایند تا بار دیگر از نو شروع گند . سخت گیرانه و اصولی کارهای نیم پنهان، نیاط ضعف و نازک دلیل های خود را که در نهایت اولیه با آنها دست گیریان بوده‌اند، بهار نسخه می‌گردند . چنین میشه ازند که دئمن خود را بر زمین افکند و است نا نیزوهای تازه‌ای از زمین بکد و بار دیگر تنوstrand تر بر پا خیزد، در مقابل علت نامحدود همه نهای خود همواره از نو رهار نگرانی می‌شوند تا وضع فرا برند که در آن هر نسخه بازگشت غیر ممکن بشود و مناسبات بشارت بدهند که :

هرچه هست همین جاست هر هنری داری اینجانشان بدهید

صحت این امر بعد از تنظیم و تدوین سوسایلیزم ملی‌سی نهیز پیشوت خود باقی ماند. چنین سرولتاریائیسی با این ترتیب بکاره - حنس در آستان هم - سوسایل دمکراتیک نشد و است او هر روز بهتر سوسایل دمکراتیک نمی‌شود. او به سیله مبارزه و در ضمن مبارزه مدام طبعه انحرافات افراطی آثارش نمی‌شود و اپسروتونیسم - سوسایل دمکراتیک نمی‌شود و این دو - [آثارش نمی‌شود و اپسروتونیسم]، صرفاً لحظاتی از بررسی هستند که سوسایل دمکراتیک خواهد نمی‌شود. با در نظر گرفتن این نکته آنچه غیرمنتظره است ظهور جریانات اپسروتونیستی نمی‌باشد بلکه بروز ضعف آنست. نا زمانیکه اپسروتونیسم صرفاً در پاره‌ای موارد از فعالیت‌های حزب، به صورت ظهور میرسید حد سرمه نمی‌شود که در پشت آن برخی اصول جدی تصوریک می‌باشد نه فقط باشد، ولی حالاً که در کتاب برنشتاين به راحت کامل آمده است هر کس باید با تعجب شوال کند؛ چطور؟ همه چیزهایی که شما در چنین داشتمید، همین بود؟ نه کوچک‌ترین اشی از یک اندیشه نوشته و نه تلفکر نازه‌ای غیر از آنچه دهها سال قبل بسویله مارکسیم لکدمال و مطرود گشته بیهاد امنیه؛ گرفته شده و به نهضت گران‌الهیه است - در آن دیده نمی‌شود.

همین کافی بود که اپسروتونیسم زبان بخشن بگشاید و نشان بدهد که همچ چیز برای گفتن ندارد و اهمیت اصلی کتاب برنشتاين از نظر تاریخچه حسنه در همین نکته نهفته است و با این ترتیب برنشتاين هنوز میتواند بهنگام وداع با نمیوه تفکر سرولتاریائی انقلابی، دیالکتیک و درک ماتریالیسم تاریخی، از آنها - بخاطر تخلفی که شامل‌حال او نموده است - سیاسگزاری کند. نهرا تنها دیالکتیک و درک ماتریالیسم تاریخی هستند - که با صفات طبیعی که در آنها وجود دارد - اجازه میدهند که او [برنشتاين] بعنوان ابزاری مارسالت ولی ناخود آکادمیا هستند و با این وسیله سرولتاریائی در حال پیروزی و مطه‌ترید فعلی خود را بیان می‌کند تا در پیروزی آنرا انتظار نمایند و با استهزا و بی اختیار از خود بدرو انگشت.

« پاروق از صفحه‌قبل : در من کتاب اصطلاح لاتین *Rho rhodus*, *Rho salta* آمده است که معنی تعبت الفظی آن اینست : گل سرخ اینجاست . اینجا برق ! و در اینجا منظور مارکس اشاره به جمله‌ایست که هنک در مقدمه کتاب "فلسفه حق" در رابطه با این استدلال که حقیقت این جهان، در زمان حال وجود دارد و نه در آینده‌ای دور، نوشته است مارکس این اصطلاح لاتین و ترجمه آنرا در آثار خود آورده است و پیزالسوکزا مجموعگ آنرا در این قسمت تقلیل کرده است .

"توضیح ترجمم"